

چاپ همزمان: کابل - هرات

روزنامه صبح افغانستان

پخش همزمان:  
بلخ  
پروان  
پنجشیر  
میدان وردگ  
و کاپیسا

# ماندگار

قهرمان ملی (رح)

اعلای کلمه الله معنائش این نیست که یک تکلمه سبزرابر سرچوبی بلند کنیم؛  
بلکه معنی اعلای کلمه الله این است که مردم در زیر کلمه اسلام احساس آرامش، عزت و امنیت یابند.

سال نهم: شماره ۲۰۹۷: شنبه ۱۸ سنبله/ شهریور ۱۳۹۶: ۱۸ ذوالحجه ۱۴۳۷: ۹ سپتمبر ۲۰۱۷



## قهرمانان ملی کشور

## احمدنتاه مسعود و وفاق ملی

شانزدهمین سالگرد شهادت  
قهرمان ملی کشور شهید  
احمدشاه مسعود گرامی باد.



احمد ولی مسعود، رییس عمومی بنیاد شهید مسعود

# احمد شاه مسعود

## و وفاق ملی



این وطن باقی خواهم ماند و در مقابل دشمنان این سرزمین می‌رزوم و تا آخرین قطره خون مقاومت خواهم کرد». او به جهانیان فریاد زد: «امروز تروریسم مشکل ماست، اما فردا دامن شما را نیز خواهد گرفت.»

همان گفت و همان شد... اما آن مقاومت تاریخی و وفاق ملی بود که روزنه‌های امید را گشود، جانمایه‌ی گشت برای حفظ استقلال کشور، منبعی گردید برای تداوم راه و میراثی شد ماندگار در حافظه ملی مردم مان. مسعود با عهده‌ی که با خدا، وطن و مردم بسته بود، ایستاد و با قطرات خون خود حافظ استقلال افغانستان گردید.

درباره ویژه‌گی‌های شخصیتی قهرمان ملی بسیار گفته‌اند و نوشته‌اند. مهم‌ترین بخش شخصیت او این بود که همواره به جغرافیای افغانستان و تمامیت آن می‌اندیشید. شهید مسعود هرگز در دامن قوم و قبیله سقوط نکرد و به‌صراحت خویش‌ن را مدافع کشور و مردمش می‌پنداشت. قهرمان ملی، در راه دفاع از آزادی، استقلال و تمامیت ارضی افغانستان، از جان خویش مایه گذاشت و تسلیم هیچ زورگو و اجنبی‌یی نشد. او برای همه ما درس‌های بسیار، فداکاری، آزاده‌گی و شجاعت داد و بر اصول و باورهای درست، مستحکم و پولادین خویش تا پایان عمر، استوار و متین باقی ماند.

با گذشت هر سال، حقانیت مواضع شهید مسعود درباره افغانستان روشن‌تر و آشکارتر می‌گردد. اگرچه نسل جوان افغانستان به گونه‌ی شاید و باید، در جریان حوادث و وقایع چهار دهه پسین نبوده‌اند و سلامت و ملامت اتفاقات چند دهه گذشته به آنان به‌درستی روشن نشده است؛ اما خوشبختانه با ظهور واقعیت‌ها و روشن شدن حقایق از آدرس‌های مختلف و اذعان‌ها و اعتراف‌ها بر حقانیت احمدشاه مسعود، بسیاری از معماها در یک و نیم دهه اخیر واضح شد و همه‌چیز آهسته‌آهسته روشن و آفتابی می‌گردد. امروزه جهان در اداه راه احمدشاه مسعود در افغانستان سنگر گرفته و لنگر انداخته‌اند و نظام‌های پس از او همه قدم بر جای قدم‌های او گذاشته‌اند.

اکنون عاملان اصلی جنگ‌های کابل، کشتار غیرنظامیان و آواره‌ساختن مردم مظلوم پایتخت نیز، برای همه به‌ویژه نسل جوان افغانستان آشکار شده است. جوانان به‌خوبی می‌دانند

یکی از مهم‌ترین مزیت‌ها و زیبایی‌های جامعه افغانستان، تکثر قومی، نژادی، زبانی و مذهبی آن است. سوگ‌مندانه اما به‌دلیل برنامه‌های نفاق‌افکنانه و قوم‌پرستانه عناصر معلوم الحال، این نقطه قوت و مزیت جامعه ما به نقطه ضعف بدل گشته است. با گذشت هر روز، حلقه‌ها و چهره‌های مشخص در تلاش گرم نمودن بازار قومیت، زبان، تبار و مذهب هستند و در نتیجه برنامه‌های خصمانه‌شان، افغانستان با تهدیدات تازه‌یی مواجه شده است.

با در نظر داشتن شرایط حاکم در کشور و ناکامی‌های حاکمان در حکومت وحدت ملی در ارائه چنین آرمانی و ضرورت ایجاد باهمی و زدودن تعصبات و کدورت‌های قومی، نژادی، تباری و مذهبی، شانزدهمین سالروز شهادت قهرمان ملی و گرامی‌داشت از هفته شهید را «مسعود و وفاق ملی» نام‌گذاری کرده‌ایم. آرزوی قلبی ما این است که در میان این همه آشفته‌گی و بی‌اعتمادی، با ارج‌گزاری به مقام شامخ شهدای افغانستان، بتوانیم جلوه‌های وفاق، همبسته‌گی، همدلی و هم‌زبانی را به نمایش بگذاریم.

مسلمانان شهدا و آرمان‌های والای آنان می‌توانند حلقه وصل تمام مردم افغانستان و رشته ترمیم همه بی‌اعتمادی‌ها و رویارویی‌های به‌میان آمده واقع شود. حضور گرم و شکوهمند مردم‌مان از هر تبار و قشر و مذهب و زبان در مراسم ۱۸ سنبله و هفته شهید از یک‌سو حقانیت مبارزات دوران جهاد و مقاومت را صحنه می‌گذارد و از سوی هم روحیه وفاق ملی را در میان‌مان تقویت می‌بخشد. آن‌چنان‌که در دوران جهاد، با وجود تفاوت‌های سیاسی، قشری، قومی، زبانی و مذهبی همه در یک صف واحد در مقابل دشمن متجاوز ایستادیم؛ امروز نیز با الهام از آن دوران پرافتخار و بهره‌گیری از آموزه‌های شهید مسعود، در چارچوب وفاق ملی می‌توانیم در مقابل دشمنان مردم و کشور خویش بایستیم.

در تلخ‌ترین روزگاری که سرزمین ما را سایه ظلمت، تاریکی، ترور و تباهی فرا گرفته بود و بسیاری‌ها آیه یاس می‌خواندند، قهرمان ملی یک‌جا با مقاومت‌گران شجاع و با ایمان، با روحیه بلند و اراده محکم از منبر جهاد و مقاومت، قامت برافراشت و صدا زد: «ای مردم، اگر به اندازه کلاه هم جایی باقی‌ست، من در

### «احمد شاه مسعود او ملی وفاق»

### د شهید احمد شاه مسعود د شهادت د شپارسم تلین په مناسبت د شهید احمد شاه مسعود د بنسټ اعلامیه؛

سلامونه او نیکی هیلی د ټولو هیوادوالو ته چی په افغانستان او د نړی په گوت گوت کی دی ته ورسیری.

د ملی اتل شهید احمد شاه مسعود ده شپارسم تلین او د شهید د هفتی لمناخنه په داسی حال کی د ملی وفاق په نوم اعلانوو چی ی‌س او ناهیلی د خلکو روان پرېبانه کړی او د مذهب، ژبی، نژاد او سمت ناره یی خپره کړی ده او هیواد د خلورو خوا وو تر گواښونو لاندی دی.

زمونږ پخوانی هیله دا ده چی وکړی شو د دی ټولو مړاوی ټویونو سره سره د افغانستان شهیدانو ته په درنښت سره د ملی وفاق او یووالی جلوی په یو زری توب او یو ژبی توب سره نمایش ته کیردو.

زمونږ د ټولو هیوادوالو گرم حضور چی د بیلابیلو ژبو، مذهبونو او قشرونو لرونکی دی د یو اړخه زمونږ د خلکو د مبارزی حقانیت ډاگه کوی او د بل اړخه زمونږ په منځ کی ملی وفاق او یووالی ته پیاوړتیا وربښی لکه سرنګه چی د جهاد په دوران کی د افغانستان خلک د قومی، ژبښی، سمتی، قشری او سیاسی تفاوتونو سره سره ټول په یوه واحد سف کی د تیری کونکی د سمت په وړاندی ودریږو. نن هم کولای شو چی د خپل هیواد او خلکو د چهارچوبی دښمن په وړاندی د ملی وفاق او یووالی تر بیرق لاندی ودریږو په هغه کرغیرن او تریخ دوران کی چی زمونږ په هیواد د تیرو ناهیلی ترور او تباهی سیوری خپور شوی وو او هر یو یی د ناهیلی تر پولی کش کوو.

د ملی اتل د مقاومتگرو اتلانو سره یو ځای په کلک ایمان لوړی روحی او په ښه ازادی سره د جهاد له ممبر څخه راپورته شو او غږ یی وکړ چی ای خلکو که دیوی خونۍ په اندازه ځای هم پاتی شی زه به د هیواد د دښمنانو په وړاندی دریرم او د وینی تر آخری څاڅکی پوری به جنگیگم.

په نړیوالی غږ وکړ چی نن تروریزم زمونږ ټول ستونزه ده خو سبا به ستاسو لمنه نیسی هغه چی ویلی وو همغه وشول.

هماغه تاریخی مبارزه او ملی یووالی وو چی د هیلو دریغ یی پرانیسته او د هیواد د خپلواکی د ساتلو لپاره یوه نه هیروونکی تاریخی اتلوالی پاتی شوه د دی لاری دوام او نه هیروونکی میراث پاتی شو د نننی نسل په ملی یادښت کی او احمد شاه مسعود په هغه عهد بانندی چی د خدای، وطن او خلکو سره یی کړی وو ولاړ پاتی شوو د خلکو د وینو د څاڅکو په بدل کی د هیواد د خپلواکی ساتونکی وگرځوی نن ورځ چی کله د ملی وفاق او یووالی په هکله خبری کوو هغه درس دی چی زمونږ خاطر و نه ډیر لری والی نه لری او پکار ده چه ځوان نسل ته سینه په سینه ولیږدول شی د ملی اتل د اخلاقو اندیشی معنوی او د ربښتینی جهاد د گرانو له معنوی جوهر څخه په پیروی سره دا ورزی باید د شهید د هفتی د روحی د ساتلو لپاره د معنویت، وحدت او آرامش په فضا په درود، دعا، تکریم او د شهیدانو سره د روحی پیوند په برقرارولی سره تیری کړو.

هغه ورځی دی چی قطعاً له لانجو کشمکونو او خشونت څخه لری په همغږی او هم پالنی سره خپل ملی وفاق او یووالی سره تمثیل کړو له خپلو ټولو خپلواکو، سر لوړو او با احساسه وطنوالو څخه په درنښت هیله کوو چی د یوی هفتی په فاصله کی د شهید هفتی پیل ته پاتی ده د خپلو نیکو او سودمنو نظریاتو څخه د دی ورځی او د هفتی د لاپښی لمانځنی لپاره مونږه برخمن کړی.

احمدولی مسعود

د شهید احمدشاه مسعود بنسټ عمومي رییس

چهره‌هایی که مسایل قومی، زبانی، مذهبی و حتا منطقه‌یی را دامن می‌زنند تا بحران و خشونت را تداوم ببخشند و ماهی مراد خویش را صید کنند، همان روسپاهان آموزه‌های گذشته‌اند که قهرمان ملی پیوسته می‌گفت که تاریخ درباره عملکرد آنان قضاوت خواهد کرد. به‌راستی هم چنین شد. از دید تاریخ، هیچ چیز پنهان و مستور نمانده و نخواهد ماند. اکنون چیزی که روشن شده، این است که مبارزه در راه راست و تکیه بر منافع ملی، مسعود را به اسطوره‌یی بی‌بدیل و شخصیتی ماندگار در تاریخ افغانستان مبدل ساخته است. در موج ناکامی‌ها و پراکنده‌گی‌های سیاسی این روزها، مسعود و کارنامه‌اش به الگویی همه‌شمول برای جبران اشتباهات گذشته و رسیدن به پیروزی تبدیل شده است. هدف ما از نام‌گذاری سالروز شهادت قهرمان ملی و هفته شهید به نام «وفاق ملی»، بهره‌گیری از این منبع عظیم و روحانی است. باید به تاسی از قهرمان ملی، وفاق ملی و انسجام سیاسی را سرلوحه افکار و برنامه‌های مان قرار دهیم. باید در برابر گروه‌ها، افراد و چهره‌هایی که در داخل و بیرون نظام، ادبیات نفرت و خشونت را پخش می‌کنند و در پی ایجاد شکاف و چندپارچه‌گی در افغانستان هستند، بایستیم. وفاق ملی، جوهر مبارزات شهید مسعود را شکل می‌داده و همه افتخارات و پیروزی‌های قهرمان ملی در این دایره طلایی رقم خورده است. وفاق ملی، درسی ست نه‌چندان دور از تاریخ مقاومت‌گری‌ها و قهرمانی‌های مردم افغانستان که باید سینه به سینه به نسل جوان انتقال یابد.

با الهام از اخلاق و اندیشه‌های قهرمان ملی و معنویت جهادگران راستین؛ این روزها را باید زیر نام هفته شهید، در یک فضای معنویت، وحدت و همدلی و برقراری پیوند روحی با تمام شهدای راه آزادی سپری نمود. این روزها به‌دور از افتراق‌ها و تقابل‌های سیاسی، باید فراخوانی به سمت همصدایی، همگرایی، وفاق ملی و رسیدن به صلح و سعادت همه‌گانی باشد.

از آدرس بنیاد شهید مسعود و به نمایندگی از خانواده قهرمان ملی، به تمام اقشار و گروه‌های قومی، جریان‌های سیاسی، شخصیت‌های ملی - مذهبی، جوانان، روشنفکران، جامعه مدنی، رسانه‌ها و نهادهای اجتماعی - فرهنگی صدا می‌کنم تا با همگرایی و وحدت سرتاسری محکم بایستند و اجازه ندهند چند چهره عقده‌مند و متعصب، با سیاست‌های قومی و برتری‌جویی‌های تباری، افغانستان را به ورطه سقوط و فروپاشی سوق دهند. زیرا افغانستان امروز به فریاد دیروز احمدشاه مسعود نیاز دارد؛ عدالت اجتماعی و وفاق ملی.



# قهرمان ملی افغانستان سفرش به اروپا چه گفت؟

روح الله بیهزاد

مزدور و دست‌نشانده پاکستان روی کار آید. پاکستان از مجراهای مختلف تلاش کرد تا رهبران و جریان‌ها را از اتحاد و یکدستی جمع شدن در یک محور سیاسی در افغانستان باز دارد. در این راستا این کشور از توطیه‌های زیادی کار گرفت. مسأله جنگ قومی و نژادی، تفرقه سیاسی، کشمکش‌های مذهبی، شمال و جنوب اگر چه در گذشته تاریخی افغانستان سابقه داشته، اما این پاکستان است که حالا دارد این مسایل را دامن می‌زند و بزرگ و گسترده‌ترش می‌سازد. متأسفانه خودخواهی بعضی کسان و پائین بودن سطح درک سیاسی مردم در کشور و عوامل مختلف دیگر سبب شده است تا از این توطیه‌ها جلوگیری نشود. دامن زدن به مسایل قومی، سمتی و مذهبی تکتیک دشمن است. رهبران قومی فکر می‌کنند به قوم‌شان خدمت کرده‌اند، در حالی که مبارزه قومی تنها به ملامت و مشرف کمک می‌کند پس. ما نیاز داریم از این پس به سوی وحدت ملی حرکت کنیم و در این راستا ما آغوش خود را به همه‌گی باز گذاشته‌ایم.

شهید مسعود در ادامه بیان داشت: هر یک از ما این تجربه و درس را گرفته‌اند که هیچ قوم و جزیی و هیچ منطقه‌ی نمی‌تواند یکه‌تاز و خودکفا باشد و به تنهایی بتواند در برابر تجاوز ایستاده‌گی کند. ضرورت اتحاد، اتفاق، یکدستی و وحدت را همه درک کرده‌اند. در جلسه‌های مختلفی که داشتیم، بالای این مسأله تأکید و اشاره کردیم و به این توافق رسیدیم که در رابطه به آینده کشور همه باید بر یکدیگر اعتماد کنند، در مناطق حکومت‌های محلی ایجاد نگرند و باید به رأی و نظر مردم احترام گذاشته شود.

**مسعود و پیشینی که به واقعیت پیوست**

شهید احمدشاه مسعود پس از پایان سفرش به اروپا در نشست دیگری که در شهر دوشنبه کشور تاجیکستان با حضور خبرنگاران و فعالان رسانه‌ی افغانستان و منطقه برگزار گردیده بود، به پرسش‌های خبرنگاران و روزنامه‌نگاران از سفر هیأت جبهه مقاومت ملی مردم افغانستان به اروپا پاسخ داد.

شهید احمدشاه مسعود در این نشست گفت: هدف دشمنان ما در قدم اول افغانستان و قدم دوم کشورهای آسیای مرکزی، عربی و اروپایی است که می‌خواهند افکار خود را به آنجا صادر کنند.

قهرمان ملی کشور به جنگ با طالبان اشاره کرد و افزود: جنگ ما با طالبان یک جنگ داخلی نیست، این جنگ از نقطه نظرهای مختلف فراتر و بزرگ‌تر از افغانستان است و کسانی که در برابر ما قرار دارند تنها طالبان افغانستان نیستند، طالبان افغانستانی و ملا عمر یک بخش از مخالفان هستند. در کنار ملا عمر و طالبان، اسامه بن لادن با ۵۰۰۰ فرد مسلح خود و سربازان پاکستانی تحت نام طلاب مدارس دینی که در حدود چندین هزار نفر در رفت و آمد هستند، نیز قرار دارند.

او در ادامه این بخش از سخنانش اضافه کرد: دشمنان ما از اسلام برداشت افراطی دارند و این برداشت طالبان، با افکار مردم افغانستان که ۹۹ درصد آنان مسلمان هستند، کاملاً در تضاد است.

شهید احمدشاه مسعود در بخش دیگری از سخنان خود هدف نیروهای افراطی را فراتر از افغانستان دانست و یادآور شد: هدف دشمنان ما در قدم اول افغانستان و قدم دوم کشورهای آسیای مرکزی، عربی و اروپایی است که می‌خواهند افکار خود را به آنجا صادر کنند و این را گوشه‌ی از مبارزه خود در برابر غیر مسلمان‌ها می‌دانند و از تروریسم به عنوان شکلی از مبارزه و جهاد می‌خواهند استفاده کنند و افغانستان برای آنان قدم اول است.

فرمانده شهید مسعود در ادامه اظهار داشت: ما در برابر گروهی قرار داریم که به آزادی و حقوق زن و انتخابات و به آزادی عقیده و بیان باور ندارند. به انتخابات و رأی مردم، باور ندارند و می‌خواهند افغانستان را به پایگاهی جهت اهداف نامشروع خود تبدیل کنند و با همه همسایه‌های ما و با همه جهان خود را در تضاد می‌بینند.

قهرمان ملی افغانستان به بحث حقوق بشر اشاره کرد و تصریح کرد: ما به مسأله حقوق بشر و حقوق انسان به عنوان یک اصل انکارناپذیر نگاه می‌کنیم؛ چه در قدرت باشیم و چه نباشیم. من این را تأکید کرده‌ام که بدون انتخابات و بدون آمدن دموکراسی در افغانستان، نمی‌توان سرنوشت و آینده کشور را به هیچ صورتی، تعیین کرد.

او در بخش دیگری از سخنان خود گفت: من از سران کشورهای اروپایی خواهش کردم تا برای صلح در افغانستان تلاش و کوشش کنند و گفتیم که صلح در افغانستان امکان‌پذیر نیست؛ مگر این که عامل اصلی جنگ در افغانستان شناسایی شود.

شهید احمدشاه مسعود در بخش دیگری از این سخنرانی تاریخی‌اش همه‌گان را به پرهیز از دامن زدن به اختلافات قومی دعوت کرد و یادآور شد: دامن زدن به اختلافات قومی به نام پشتون، تاجیک، ازبک، هزاره و غیره هیچ درد مردم افغانستان را دوا نمی‌کند، دامن زدن به این اختلافات، آب انداختن به آسیاب دشمن است. از طریق اختلاف مستقیم به بن‌لادن و ارتش پاکستان کمک می‌شود.

او راه نجات مردم افغانستان را رفتن به سمت وحدت ملی دانست و افزود: راه خدمت به مردم افغانستان این است که به طرف وحدت ملی حرکت کنیم چرا که فقط در سایه وحدت ملی بود که مردم افغانستان در طول تاریخ توانستند از کشورشان در برابر متجاوزان حراست کنند.



**اشاره: احمدشاه مسعود، قهرمان ملی افغانستان در ماه اپریل سال ۲۰۰۱ بنا بر دعوت رسمی پارلمان اروپا به کشور فرانسه سفر کرد تا توجه جهانیان را به مبارزات مردم افغانستان در برابر تجاوزگران معطوف کند. پژوهش‌گران بر این باور اند که این نخستین و واپسین سفر قهرمان ملی به بیرون از افغانستان برای به تصویر کشیدن و معرفی پیامدهای تروریسم و گروه‌های تروریستی بود. او در جریان سفرش همه جهانیان را برای مبارزه مشترک در برابر گروه‌های تروریستی دعوت نموده و آفت عملکرد این گروه‌ها را جهانی عنوان کرد. شهید احمدشاه مسعود در پایان این سفر در نشستی که با حضور ده‌ها خبرنگار رسانه‌های بین‌المللی برگزار گردیده بود، پیرامون محتوا و اهداف سفرش توضیحات همجانبه‌ارائه کرد. روزنامه‌ماندگار به مناسبت گرامی‌داشت از شانزدهمین سالروز شهادت قهرمان ملی افغانستان و به‌روزرسانی دریافته‌ها و پیش‌بینی‌های او، بخش‌هایی از سخنان شهید احمدشاه مسعود در این نشست را نشر می‌کند.**

## مشکل عمده با طالبان

شهید احمدشاه مسعود در پاسخ به این پرسش که اگر قرار می‌بود در افغانستان دولت مشترکی با طالبان به وجود می‌آمد، طالبان چه جایگاهی در آن دولت می‌داشتند؟ گفت: به نظر من طالبان این است که ساختن دولت مشترک با طالبان مشکل است. ما در گذشته چندبار از طریق سازمان ملل و مجراهای دیگر گفت‌وگوهایی با طالبان داشتیم. پیشنهاد طالبان این بود تا ما با پذیرش سهم ۴۰ درصدی شامل امارت اسلامی آنان شویم، اما ما همواره تأکید داشتیم تا یک دور حکومت موقت به وجود بیاید، گفت‌وگو برای حل بحران در افغانستان صورت بگیرد، برویم به طرف انتخابات تا مردم خودشان انتخاب کنند که چگونه حکومتی می‌خواهند.

قهرمان ملی افزود: مشکل عمده ما با طالبان این است که آنان حاضر نیستند به رأی و اراده مردم و دموکراسی احترام بگذارند. درحالی که ما معتقد به رأی و اراده مردم، انتخابات و دموکراسی هستیم و این راه را یگانه راه‌حل امروز و فردای کشور می‌دانیم. طالبان به حقوق بشر، حقوق زنان و دموکراسی اصلاً باور ندارند. مسأله دیگر این که ما مخالف هرگونه افراط و تفریط هستیم و بهترین شیوه از نظر ما، (خیر الامور اوسطها) است. در حالی که افراط‌گرایی طالبان بر همه‌گان معلوم است. ما نمی‌خواهیم کشور ما مرکز تروریسم باشد و کسانی از دیگر کشورها بیایند و در کشور ما جهاد کنند؛ باور ما این است که هرکسی می‌تواند در کشور خود جهاد کند. ما نمی‌خواهیم کشور ما جای کشت مواد مخدر باشد

## پاکستان و تلاش برای واگرایی قومی

قهرمان ملی افغانستان در سفرش به اروپا به دسیسه‌های پاکستان در گذشته مبنی بر دور نگه‌داشتن اقوام و جریان‌های مختلف برای رسیدن به اهدافش اشاره کرد و بیان داشت: پاکستان زمانی که جهاد را کمک می‌کرد، این را مدنظر داشت تا در آینده یک حکومت

## قهرمان ملی در جمعی از فرماندهان: اگر حکومت را یک‌جانبه به دست گیریم، شیرازه حکومت‌داری از هم می‌پاشد

اشاره: پیرامون چگونه‌گی سقوط حکومت دکتر نجیب‌الله روایت‌های زیادی وجود دارد که گواهان و تاریخ‌نگاران از منظرهای مختلفی این موضوع را که نقطه عطفی در تاریخ معاصر افغانستان به شمار می‌رود، به بررسی گرفته‌اند، اما شاید اصلی‌ترین و درست‌ترین روایت؛ گفته‌های شهید احمدشاه مسعود، قهرمان ملی افغانستان و چهره اصلی این حادثه باشد، گرچه سخنرانی‌ها و گفت‌وگوهای مکتومی از شهید مسعود در این پیوند هنوز در دست رس نیست؛ اما او در یکی از نوارهای تصویری که در سال‌های اخیر پخش شده است، گوشه‌ی از این حادثه را بیان می‌کند. روزنامه‌ماندگار به مناسبت شانزدهمین سالروز شهادت قهرمان ملی کشور، این نوار را به متن پیاده کرده که می‌خوانید.

اداره می‌کنیم. ما نپذیرفتیم. وکیل احمد، وزیر خارجه رژیم دکتر نجیب بار دیگر آمد و روی چوکی نشست، سه‌بار دستش را به چوکی زد و سه‌بار گفت، تسلیم، تسلیم، تسلیم، حکومت به شما مبارک؛ اما سرنوشت ما را مشخص کنید.

برادران برایم گفتند که حالا برویم و رژیم را به دست بگیریم، اما من گفتم که نخیر؛ اقوام و تنظیم‌های مختلف در این کشور سهم دارند و کشورهای مختلف نیز دخالت؛ خوب است رهبران را وادار کنیم تا خودشان تصمیم بگیرند. با رهبران در مخابره صحبت کردم و گفتم که رژیم تسلیم شد. با استاد سیاف و مجددی صاحب صحبت کردم و گفتم که من هیچ شرط و شرایطی ندارم؛ نه در قسمت خودم و نه در قسمت سازمان خود. بین هم بنشینید به هر توافقی که می‌رسید، مشروط به یک دوره حکومت موقت و بعد انتخابات در مورد کشور فیصله کنید.

نواز شریف در پاکستان با این تصمیم و تسلیمی مخالف نبود، اما سازمان استخبارات نظامی این کشور مخالفت کرد. آی‌اس‌آی فکر کرد که همه آرمان‌های‌شان بر باد رفت، ملت افغانستان صاحب سرنوشت شد و این کشور به سوی دموکراسی و انتخابات و ثبات رفت. بسیاری از جنرالان و مجاهدان و هزاران سلاح و تجهیزات نظامی، وضع پاکستان چطور می‌شود؟ منافع پاکستان چطور می‌شود؟

برنامه پاکستان این بود که حکمتیار در افغانستان به قدرت برسد. یک جنرال در آی‌اس‌آی به سرعت خود را نزد حکمتیار می‌رساند و می‌گوید: اشتباه نکنی، وقتش است که جنگ کنی؛ اگر اجازه دادی ثبات در افغانستان به وجود بیاید، دیگر تو مطرح نیستی. حکمتیار هم به دستور همان افسر آی‌اس‌آی می‌رود نیرو جمع می‌کند که من در کابل جنگ می‌کنم.

خواستیم یک تحول آرام که همه در آن سهم داشته باشند، ایجاد کنیم. دکتر نجیب برود، مجاهدان بیایند. تحولی که ما را به سمت کارهای سیاسی ببرد، نه نظامی. این که ما سران رژیم سابق را زندانی کنیم و بکشیم، کار درست و ساده‌ی نیست. جداً تصمیم ما این شد تا کابل را تصرف کرده و داخل این شهر شویم. عده‌ی تأکید داشتند که قدرت را باید یک‌جانبه به دست بگیریم و بعداً دیگران را دعوت کنیم. من تأکید داشتم که اگر ما قدرت را یک‌جانبه و یک‌باره گرفتیم و دیگران را دعوت کردیم، شیرازه حکومت و حکومت‌داری همه از هم می‌پاشد؛ چرا؟ به این دلیل که همه ولایت‌ها یک‌بار همه تسلیم می‌شوند و خلط قدرت به وجود می‌آید و این کار سبب خواهد شد که اداره‌ها دولتی و بانک‌ها تجهیزات همه چوری دزدی { شود.

من گفتم این کار را نکنید، هرچند بالای هیچ‌یک از رهبران اعتماد نمی‌توان کرد؛ اما مرجع دیگری نداریم، بهتر است تا با همه به تفاهم برسیم، یک دوره حکومت موقت اعلام کرده و به دنبال آن انتخابات برگزار می‌کنیم. فیصله ما همین می‌باشد.

تحول بدون خون‌ریزی اعلام کردیم. ما داخل کابل نمی‌شویم، صاحب‌منصبان با سازمان خادشان در دست‌شان، دکتر نجیب را وادار کنند تا کنار برود؛ ما هم تا دروازه‌های کابل می‌رویم و همان‌جا توقف می‌کنیم و رژیم را می‌گوییم که تسلیم شود. بعد از آن، رهبران را می‌گوییم که قدرت به دست شما؛ به توافق برسید و دوره موقت و انتخابات برگزار کنید. عین کار را کردیم. سالنگ و چاریکاز را گرفتیم، بدون این که یک نفر کشته شود. بسم‌الله خان بگرام را گرفت بدون این که یک نفر کشته شود. فرقه چهل و فرقه دو را هم گرفتیم. قوای اساسی را آماده کردیم. قوای هوایی نیرومند به دست ما افتید. یک‌بار دوبار وزیر خارجه رژیم آمد و از ما تقاضا کرد که رژیم را مشترک



ترتیب کننده: ناجیه نوری

دل افروز زیرک، یکی از فعالان دوران جهاد و مقاومت و فعال جامعه مدنی:

## مسعود متعصب و قوم گرا نبود



من یکی از پیروان شهید مسعود هستم و او را با تمامی معنا می‌شناسم؛ زیرا در زمان جهاد با او بودم و او را خوب می‌شناسیم و هدف و برنامه او را می‌دانیم، همیشه تلاش می‌کنم که راه او را ادامه دهم.

امروز متأسفانه مجاهدین را به نام جنگ‌سالار یاد می‌کنند. در حالی که جنگ‌سالار کسانی هستند که در صدد به دست آوردن چوکی و قدرت هستند و کسانی که در صدد گرفتن رشوت هستند و حتا یک روز هم جهاد نکرند.

باید به نسل نو و جوانان گفته شود که مجاهدین و کسانی که برای آزادی این وطن مبارزه کردند، جنگ‌سالار نیستند، جنگ‌سالار کسانی هستند که هر روز مصروف دزدی و گرفتن رشوت، پروژه و فن هستند.

من در زمان جهاد در یوان.اچ.سی.آر در کمپ مهاجرین در پاکستان کار می‌کردم و بیشتر کارهایم مساعد ساختن زمینه تحصیل برای کودکان و جوانان و دختران مهاجر بود.

بیشتر کارهای ما تلاش برای تحصیل جوانان و خصوصاً دختران بود؛ زیرا ما می‌خواستیم به دنیا بگوییم که جهاد فقط برداشتن تفنگ و جنگیدن نیست، بل مبارزه برای فراهم ساختن زمینه تحصیل برای کودکان، جوانان و زنان است. ما با قوماندانانی که برای دختران شان اجازه تحصیل نمی‌دادند، صحبت کرده و آنان را قناعت می‌دادیم که باید به دختران شان اجازه دهند تا تحصیل کنند و بیشتر کار ما در بخش تعلیم و تربیه بود.

در آن زمان مردها مصروف جهاد بودند و ما زنان و دختران مجاهدین را تشویق به ادامه تحصیل و فراگیری حرفه و کسب می‌کردیم تا بتوانند در دیار مهاجرت کمک خرج خانواده‌های خود باشند. امروز که اکثریت فرزندان مجاهدین به مقام‌های بلند دست پیدا کرده اند، به دست آوردن تمام این مقام‌ها نتیجه تلاش‌های ما در زمان جهاد در دیار مهاجرت بود.

احمدشاه مسعود فرزند صادق این وطن بود که هدفش خدمت به افغانستان بود نه فقط خود و یا قوم‌اش، مسعود همیشه به صلح می‌اندیشید و برای رسیدن به صلح تلاش‌های بسیار کرد.

یکی از ویژگی‌های شهید مسعود این بود که برای تعلیم دختران تلاش می‌کرد و به تحصیل دختران باورمند بود و خواست او آموزش دختران بود. شهید مسعود، متعصب و قوم‌گرا نبود؛ چنانچه امروز بعضی از افراد هر روز بحث زبان و قوم را دامن می‌زنند؛ اما برعکس، قهرمان ملی افغانستان یک فرزند صادق این وطن بود که هدفش آوردن صلح و امنیت در افغانستان بود. در کنار مسعود، هزاره، اوزبیک و پشتون بودند و با او یکجا برای افغانستان کار می‌کردند؛ زیرا نزد مسعود هزاره و اوزبیک و پشتون مطرح نبود، مساله مهم برای او افغانستان و صلح امنیت کشور بود.

متأسفانه امروز از نام شهید مسعود سوء استفاده‌های زیادی می‌شود و بسیاری از قوماندانان به نام او تجارت کرده و می‌خواهند او را بدنام سازند و با استفاده از عکس و نام او برای خود ثروت اندوزی کنند.



محمد حسین سعید

کرد که فهمیدم زخمی شده است.» بعد امرصاحب خود را در کنار موضع کوچک کرد و به من جا گذاشت، با دوش دیگر خود را به کنارش رساندم.»

«آتش دشمن بر موضع ما دوام داشت.» «بعد دو نفری فیر کردیم.»

«بعد نیم‌ساعت حس کردیم که اکنون می‌توانیم حرکت کنیم.»

«تفنگ امرصاحب را به گردنم آویختم و تفنگ خودم را به حالت آماده به دست گرفتم.»

«راضی موج‌دار بود و توانستیم تا بالای گردنه خود را برسانیم.»

«اما امرصاحب بر اثر خون‌ریزی زیاد از حرکت باز ماند.»

«او را به پشت گرفته راه پیمودیم.»

«وقتی حس کردم انرژی‌ام تمام شده است که به جای امن رسیده بودیم.»

«امرصاحب از اثر خون‌ریزی زیاد گاه‌گاه از خود می‌رفت، وقتی تقاضا کردم اجازه نداد زخم او را ببینم، تا که داکتر آوردیم.»

«زخم در ساحة ران، عمیق بود و از سوختن اطراف زخم معلوم بود که مرمی، رسام بوده است.»

«تشنه‌گی امان از ما بریده بود، حال من هم بهتر از او نبود.»

«مردم جمع شدند؛ از خسته‌گی توان جواب دادن به سوالات را نداشتیم، تا این‌که کاکا تاج‌الدین آمد و او را به عقب جبهه انتقال دادیم.»

اما علی‌رغم پنهان‌کاری یارانش، خبر مجروحیت او همچون صاعقه‌یسی به سرتاسر خط جنگ منتشر می‌شود.

مردان در نبودش همانند دود تفنگ‌های قدیمی و «دهن‌پُر»شان پراکنده می‌شوند.

ادارات دولت کمونیستی بار دیگر مستقر می‌شوند، غفو عمومی اعلان می‌شود، تفنگ‌ها قریه به قریه جمع‌آوری می‌گردند.

این روح شکست‌ناپذیر، بعد از شکست سال ۱۳۵۴ یک بار دیگر خود را زخمی و تنها و بی‌پناه احساس می‌کند؛ به گواهی دست‌نوشته‌هایش، یادآوری آن خاطره، سال‌ها بعد نیز مو بر اندامش راست می‌کرده است. اما او موج پُر تپش و ناآرامی بود که تنها در ساحل مرگ از تکاپو باز ماند و شاید به این دلیل، این شعر مولانا اقبال را دوست داشت:

«هستم اگر می‌روم، گر نروم نیستم!»

بازار جبل‌السراج حاکم است و از سه طرف (سالنگ، کوهستان و پروان) قابل رؤیت است.

آن‌ها با دوش‌های کوتاه و توقف‌هایی که با تانیه‌ها قابل محاسبه هستند، خود را به موضع مورد نظر می‌رسانند؛ امرصاحب دوربین به دست می‌گیرد و غفور خان نشان می‌گیرد، اما فقط یک کلاه آهنی می‌بیند.

بعد دوربین را به غفور خان می‌دهد و خودش نشان می‌گیرد.

تفنگ را به شانه خود می‌فشارد، جری به جوک، جوک به هدف ماشه به آهسته‌گی با انگشت سبابه به عقب می‌رود، صدای شلیک تفنگ انگلیسی مشهور به «شیلدر» بلند می‌شود، اما مرمی خطا می‌کند و غفور خان خطا

رفتن مرمی را تذکر می‌دهد.

امرصاحب بازهم نشان می‌گیرد. این بار به فاصله کمتر از زمان قبل مرمی صدا می‌کند و به هدف می‌خورد، هم‌زمان با آن دشمنان که گویی در اطراف

موضع‌شان به کمین نشسته بودند، آن‌ها را زیر رگبار مرمی می‌گیرند.

موضعی که به شکل باره‌های شکارچیان با «سنگ‌قاله» ساخته شده، آسیب‌پذیر است. بر اثر انداختن‌های متمرکز دشمن، قسمتی از دیوارش فرو می‌ریزد.

ماندن در موضع، بیشتر از پیش خطرناک می‌شود.

امرصاحب مرمی را بین خودش و غفور خان مساویانه تقسیم می‌کند.

این‌جا موقع استفاده از یک تاکتیک همیشه‌گی و موثر جنگ‌های پیاده است: «آتش و حرکت!»

اول غفور خان آتش می‌کند.

امرصاحب تا حدود بیست متر می‌دود و در پشت یک سنگ کوچک موضع می‌گیرد و آتش می‌کند.

غفور خان می‌دود، پیشتر از امرصاحب موضع می‌گیرد.

اکنون بار دیگر نوبت دودیدن امرصاحب است. این بار حدود پنجاه متر می‌دود و موضع می‌گیرد.

غفور خان می‌بیند که مرمی‌های دشمن در مقابل و اطراف امرصاحب بسیار نزدیک اصابت می‌کنند و به عبارت دیگر، او را می‌پچانند.

غفور خان چنین حکایت کرد:

«به سوی من برگشت و طوری نگاه

# تکلان دادگاه سال ۱۳۵۸

ساحل افتاده گفت: گرچه بسی زیستم هیچ نه معلوم شد، آه که من چیستم موج ز خود رفته‌ی تند خرامید و گفت هستم اگر می‌روم، گر نروم نیستم اقبال

اندکی پس از پیروزی انقلاب لنینی - استالینی شور بود که سایه‌های هول و وحشت همه‌جا را فرا گرفت. شورش ملی به شکل انفجار سراسری، کشور را در خود فرو برد.

در پنجشیر اگرچه قیام با یک سال تأخیر به وقوع پیوست، اما در ظرف چند روز، حاکمیت دولتی را در سراسر

دوره (دو علاقه‌داری و یک ولسوالی) جاووب نمود و از سالنگ تا دربند را، به یک خط جبهه در مقابل دولت مبدل کرد.

رهبری و مهار امواج این سیل خودجوش و درهم‌وبرهم را جوانی ۲۶ساله به‌دست داشت که از همان آوان، حقیقت وجودش با افسانه آمیخت؛ جوانی که چهره سپید لاغر و چشمان نافذ و سیاه داشت؛ بلند و باریک می‌نمود و موهای پُر پشت و موج‌دارش بیشتر اوقات پکولش را به یک‌سو می‌زد.

او قله‌ها و دره‌های عمیق، از سالنگ تا شتل در غرب و از دربند تا کوه‌بند در شرق دره را به‌سرعت باد می‌پیمود و در موقع نیاز در همه‌جا حضور داشت و این در نظر مردم کرامت و معجزه می‌نمود.

او که همیشه دشمن را غافلگیر می‌کرد و صدای «تی-دی» تفنگ مخصوصش، دوست را به پایداری و دشمن را به فرار و می‌داشت؛ ناگهان در دام دشمن می‌افتد و مجروح می‌شود.

داستان زخمی شدن او را چنان‌که قوماندان غفور خان تعریف کرد، نقل می‌کنم:

در مقابل پشته سرخ جبل‌السراج جنگ جریان دارد. دشمن از قسمتی از مواضعش عقب رانده شده. گروهک‌های دیگر مجاهدین پشت تپه می‌مانند. امرصاحب به همراهی قوماندان غفور خان به تعقیب می‌پردازد. هدف، ارزیابی

موضع‌هایی است که دشمن در نزدیکی مواضع مجاهدین اتخاذ کرده و باید عقب زده شود. بر روی تیغه کوهی به پیش می‌روند که مانند یک بازوی نیرومند از سالنگ جدا شده و بالای



خاطره نخست

## ما در کودتا سهم نمی‌گیریم!

از این جا، از زندان در دناگیز قرن، از شهر دقیانوس، از دیوار به نسبان گذاشته شده در تاق تاریخ، از افغانستان، از سرزمین آتش و خشم و خون، از حیطه جنگ و از جغرافیای دود و سرود و آزادی حرف می‌زنم. از سرزمینی که تاریخ و جغرافیه‌اش از جور ستم‌پیشه‌گان خودی و نکبت قدوم جهان‌خواران سیاه و سرخ، دیرگاهی است که به خون رنگین است. به یاد دارم آن روزهایی را که قشون سرخ شوروی وقت، جنگ را به مجاهدین باختند و راه کشور خویش در پیش گرفتند. کسانی می‌گفتند با خروج ارتش سرخ، جنگ در افغانستان پایان می‌یابد. اما جنگ پایان نیافت و حکومت وقت در برابر مجاهدین به مقاومت ادامه داد.

از یاد نمی‌برم خاطره آن زمانی که عده‌یی از سران شیفته قدرت که مقرشان در پشاور بود، به خاطر دست یافتن زود هنگام به کلید دروازه ارگ بی‌تابی می‌کردند، به دستور سازمان استخبارات نظامی پاکستان، با عده‌یی از حلقه ناراضی در حکومت داکتر نجیب به سرکرده‌گی شهناز تنی، با وجود تضادهای سیاسی و ایدئولوژیک، دست به ازدواج سیاسی زدند. بعد از توافق روی طرح کودتا علیه حکومت و کسب حمایت سردمداران پاکستان، عربستان سعودی هیأتی را به پنجشیر ارسال نمود تا با داکتر عبدالرحمن ربیسی کمیته سیاسی شورای نظار جمعیت اسلامی افغانستان پیرامون موضوع وارد مذاکره شوند.

یک روز قبل از آمدن هیأت، داکتر عبدالرحمن موضوع را با امرصاحب مسعود در میان می‌گذارد. روز بعد، دو نفر تبعه پاکستان و کشور سعودی به دره پارتند شهرک بازارک پنجشیر که اقامتگاه خاص داکتر عبدالرحمن بود، می‌رسند. هیأت به نمایندگی از کشورهای خویش و در عین حال به نیابت از حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار صحبت را آغاز کرد. صحبت‌ها پیرامون آماده‌گی قوت‌های شان خارج از خطوط کمربند کابل و آماده‌گی بالای حمله به کابل از استقامت‌های لوگر، میدان وردک، پغمان، سرربی، لغمان و کاپیسا بود و همچنان حول قوت‌های رزمی قطعات حامی در داخل کابل و قوت‌های ویژه هوایی - هرچند بدون جزییات - صورت گرفت. تقاضای هیأت این بود که حزب جمعیت اسلامی افغانستان نیز از کودتا حمایت، قرارگاه‌های نظامی و گارنیزون‌های وفادار به دولت نجیب را

در ولایت شمال مورد حمله قرار داده، راه مواصلاتی ولایات شمال به کابل (سالنگ‌ها) را مسدود نمایند. البته بعد از پیروزی، پیرامون ساختار دولت اسلامی با سران مجاهدین به توافق خواهند رسید. بالنوبه داکتر عبدالرحمن به پاسخ هیأت پاکستانی و عربستان سعودی گفتند: اگر منظور حزب جمعیت اسلامی تنها و تنها سرنگونی دولت نجیب می‌بود، فقط کافی بود با بسیج مجاهدین و حمایت مردم کابل تحت این شعار که «مالش از شما و تخت از ما» حکومت کابل را سه‌سالا قبل سرنگون می‌کرد. اما به کدام قیمت؟! کشتار هزاران مردم مظلوم، مأمورین دولت، جمع زیادی از افسران و سربازان وطن، زنان و دختران کارمند، مردان نیکبانی‌دار و جوانان پتلون‌پوش که رهبری جمعیت و امرصاحب مسعود جدنا مخالف این عمل اند؟

اگر منظور سرنگونی «حکومت کمونیستی» و استقرار «نظام اسلامی» به اراده و خواست امروز و فردا باشد، هنوز سران تنظیم‌ها و گروه‌های جهادی پیرامون بدیل حکومت کمونیستی، نوع و چگونه‌گی ساختار دولت اساسی آینده، در میان خود به توافق سراسری نرسیده‌اند و اختلافات جدی وجود دارد. قبل از توافق گروه‌های جهادی، سرنگونی دولت به نفع هیچ کس نیست. «ما در کودتا سهم نمی‌گیریم!»

هیأت در اخیر صحبت تقاضا نمودند که «اگر در انقلاب سهم نمی‌گیرید، لطفاً مخالفت هم نکنید». داکتر عبدالرحمن پاسخش فقط یک جمله بود: عمل‌تان نه انقلاب است و نه پیروز می‌شود.

طوری‌که پیش‌بینی شد، یک‌وونیم ماه بعد کودتای نظامی علیه حکومت نجیب به‌وقوع پیوست. کودتا در مرحله آغاز ناکام شد؛ جنرال شهناز تنی و جمعی از افسران بلندرتبه کودتایی ذریعه هلیکوپتر به پاکستان متواری شدند و جمعی دیگر، دستگیر و تعدادی هم تسلیم گردیدند.

در سال‌های ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ در حالی که عده‌یی از رهبران جهادی از تساووم جنگ خسته شده بودند، اعلان مصالحه ملی با مخالفین مسلح توسط

# ویژه

## آهنگران شهر شهادت

### دو خاطره و دو یادداشت

آهنگران شهر شقاوت! آیا درون کوره روح شما هنوز یادی ز کاوه هست؟ جز پر زخم خیمه تسلیم باری دگر به شانه این نسل یاره است؟ (باختری)

#### جنرال محمد عظیم مجاهد



دولت، پلورالیسم سیاسی، اختلافات درون‌حزبی و چنددسته‌گی میان سران حزب وطن که دولت نجیب را چون موریانه از درون و بیرون فرسوده ساخته بود، یک بار دیگر همان رهبران قبیله کودتا را که اکثرشان در پاکستان در ظل حمایت ISI به سر می‌بردند و شاخه‌های نظامی‌شان به فعالیت‌های تخریبی علیه دولت ادامه می‌دادند، به دستور پاکستان جمع و جور کرد و همه در تدارک سقوط رژیم کابل برآمدند. این تپ و تلاش‌ها در حالی صورت می‌گرفت که اکثر ولایات شمالی و نقاط استراتژیک سایر ولایات در اثر مساعی و هماهنگی مشترک فرماندانی داخلی غیروابسته به پاکستان تحت رهبری احمدشاه مسعود فرمانده عمومی جهاد و مقاومت، به شورای نظار پیوسته

شهر کابل و باشنده‌گانش و دیگری برای تصرف یک‌جانبه قدرت در کابل، سر گرفته شد.

#### خاطره دوم

**تحلیل عمیق مسعود از جنگ افغانستان**

برای انجام کاری رسمی به وزارت دفاع رقوم تا وزیر دفاع وقت را ملاقات کنم. نجیب فهیم رییس دفتر مقام وزارت (فعلاً استاد در دانشگاه کابل) زمینه ملاقات را مساعد نمود. جمع کثیری از همشهریان کابل، شخصیت‌های سیاسی و جهادی، استادان دانشگاه، نماینده‌گان اقوام مختلف و تعدادی هم از اعضای سابق حزب خلق و پرچم در مجلس حضور داشتند. از مرکز شهر و حومه آن صدای انفجار و فیر راکت پی‌هم شنیده می‌شد. نماینده‌گان اقوام و حاضرین مجلس به نوبت حمایت‌شان را از حکومت مجاهدین ابراز و از وزیر دفاع خواهش می‌کردند که اجازه دهند به دفاع از حکومت مجاهدین و شهر کابل مردم را بسیج و چهارآسیاب را از وجود افراد حکمتیار تخلیه نمایند. همچنان یک نفر به نمایندگی از استادان، پیام محصلین و جوانان دانشگاهی را مبنی بر اخذ سلاح و دفاع از شهر کابل قرائت نمود. یکی از جنرالان عضو حزب وطن پیشنهاد نمود که مردم و جوانان به‌طور داوطلب حاضرند که به‌حیث نیروهای دفاعی، از انقلاب و از حکومت اسلامی حمایت نمایند.

هرکدام از آنها



بو دند و روی مکانیسم سقوط رژیم و برنامه مشترک بعدی کار را آغاز نموده بودند.

از آن‌جایی که انکشافات سریع حوادث و رویدادهای پی‌هم ناشی از مداخله آشکار و علنی پاکستان در امور داخلی افغانستان، حمایت از یک تنظیم خاص در تصرف کابل را گواهی می‌داد، فرماندانی جهاد داخلی در رأس آن فرمانده مسعود را واداشت که هرچه سریع‌تر عملیات‌های نظامی را برای تصرف پوسته‌ها و مراکز سوق‌الجیشی آغاز کرده و مراکز ولایات را در محاصره قرار دهند.

قابل ذکر است که در فرجامین روزهای اضمحلال حکومت نجیب، گرچه تلاش‌ها و زودبتهای پنهانی میان عده‌یی از سران قوم‌گرا در حکومت نجیب صورت گرفت تا قدرت را در تفاهم با استخبارات نظامی پاکستان به سران احزاب و تنظیم‌های وابسته به پاکستان تسلیم نمایند، اما این‌بار نیز جلو این توطیه به‌سرعت توسط احمدشاه مسعود و فرماندانی جهاد داخلی گرفته شد. در تفاهم با رهبران جهادی مستقر در پاکستان و ایران در ۸ ثور ۱۳۷۱ خورشیدی، مجاهدین وارد کابل شدند و حضرت صبغت‌الله مجددی به‌حیث اولین رییس دولت مؤقت، زمام امور را در کابل به‌دست گرفت. اما حکمتیار رهبر حزب اسلامی با وجود امضا در پای توافق‌نامه پشاور و اشتراک در حکومت مجاهدین، در همان روز آغازین ورود صبغت‌الله مجددی از پاکستان به کابل، طیاره حامل او را با فیر راکت بدرقه و جنگ را با حکومت اسلامی آغاز و با سنگر گرفتن در چهارآسیاب و لوگر خواب خوش را بر شهروندان کابل تلخ نمود و به تعقیب آن، جنگ‌های خونینی میان مجاهدین تحت رهبری حکومت اسلامی و هواداران حزب اسلامی حکمتیار، یکی به دفاع از

آن‌جا گسترده خواهد شد که دامن کشورهای جنگ‌افروز را نیز خواهد سوخت. بگذارید پاچه‌بلندهای حزب اسلامی را همین مجاهدان در میدان جنگ پاسخ دهند. جنگ سرانجام در کشور ما خاتمه خواهد یافت. کشور ویران و مخروبه ما، به بازسازی، توسعه و رشد اقتصادی و انکشاف زیربنایی نیاز مبرم دارد. همین جوانان تحصیل‌کرده، مأمورین، محصلین، دانشمندان، متخصصین و آگاهان سیاسی و اجتماعی ما این وطن را دوباره می‌سازند. این‌ها همه سرمایه‌های ملی و معنوی ما اند که نباید در جنگ‌های تنظیمی و تحمیلی قربانی شوند.

سخنان امرصاحب مسعود در هر بخش با تأیید و بدرقه پُرشور حضار مواجه شد.

مسعود که به مثابه یک جنگ‌جوی با تقوا، در متانت و استقامت و پایداری در برابر دشمنان داخلی و خارجی در تارک آسمان پُرسناره جهاد افغانستان می‌درخشید، سرانجام در پای نخل آزادی کشور و آرمان مردمش جان شیرین خود را از دست داد.

عده‌یی از چاکرپیشه‌گان استعمار و مزدوران ISI در زمان حیات مسعود همواره این اراجیف را در میان مردم نشخوار می‌نمودند: «این مسعود است که صلح نمی‌خواهد و کشور و مردم را به تباهی کشانده است». اکنون او در میان ما نیست، مجاهدین خلع سلاح شده‌اند و با وجود حضور نظامی بیش از ۴۹ کشور جهان، جنگ و حوادث تلخ و خونین همچنان ادامه دارد. این وضع به‌روشنی مؤید تحلیل‌ها و شناخت عمیق مسعود از سرشت جنگ، منابع جنگ، اهداف استعمار جهانی و نوکران منطقه‌یی آن است و با گذشت هر روز و هر ماه و هر سال، حقانیت مبارزه و مقاومت او در برابر دشمنان سوگندخورده افغانستان به اثبات می‌رسد و محبوبیتش در میان دوست‌دارانش به‌ویژه نسل جوان و تحصیل‌کرده کشور فزونی می‌یابد.

او در سخت‌ترین شرایط و به‌تنهایی، ابتکار جنگ در برابر تروریسم طالبان و القاعده را به‌دست داشت. مردم و مجاهدین تحت رهبری و هدایت او، صدار قوی‌تر از امروز در برابر دشمنان وطن بدون هیچ امتیازی جنگیدند، امید پیروزی بر دشمن قوی‌تر از امروز بود، مردم با همه فقر و تنگدستی، محاصره اقتصادی، مسدود بودن راه‌های مواصلاتی در طول پنج سال دوران مقاومت، یک روز هم به علت فقر و بی‌کاری علیه حکومت استاد ربانی و قهرمان ملی لب به اعتراض نگشودند، بلکه با صبر و شکیبایی به مقاومت علیه گروه طالبان و حامیان‌شان ادامه دادند.

اما امروز با حضور نظامی ۴۹ کشور و ۹ پایگاه نظامی ایالات متحده آمریکا، در همه نقاط کشور مردم از دست ناامنی، فقر و بی‌عدالتی فریادشان به آسمان بلند شده و کام‌شان از محنت جنگ و انتحار و رویدادهای دل‌خراش تلخ است. در حالت اسفناک کنونی همه نقاط کشور ما برای باشنده‌گانش چون قفس، تنگ و نفس‌گیر شده است. فضای شهرها و روستاها خونین و هوای پایتخت دلگیر است. کابل را دیوارهای سمی ادارات دولتی و خانه‌های مقامات پُر کرده و در خیابان‌ها راه‌بندان است. سر بریدن و کشتار مردم بی‌گناه توسط داعش و طالب، به یک حادثه تکراری تبدیل شده است.

در خروش خشم و خون این بیداد، در هر گوشه آزادقامتی برمی‌افند، سپیداری می‌شکند و نیستانی آتش می‌گیرد، اما گوش حق‌شنو و چشم بینایی نیست. صدا به صدا نمی‌رسد، جنایت‌کاران به کیفر نمی‌رسند؛ زیرا در این ماتم‌سرا هیچ دادگر و دادستان عادل حاکم نیست.

اکنون که در شانزدهمین سالگرد شهادت قهرمان ملی کشور شهید احمدشاه مسعود و هفته شهید قرار داریم، مردم مجاهد افغانستان از سران حکومت وحدت ملی (۲) می‌خواهند که اگر در تعهدشان به وحدت ملی، وفاق ملی و عدالت اجتماعی پایبندند، بیشتر از این زمینه جنگ، نفاق و تشدید بحران سیاسی، اجتماعی و سمی را فراهم نیاورند و با تجلیل پُرشکوه و سراسری از سالگرد شهادت قهرمان ملی کشور، «وفاق ملی» را جایگزین «نفاق قومی» بسازند.

همچنان از همه رهبران جهادی، رؤسای احزاب، شخصیت‌های ملی و جریان‌های سیاسی، مجذانه این انتظار می‌رود که اگر خواهان نام نیک خود و زنده‌گی آبرومندانه، انسانی و با امن فرزندان و نسل‌های آینده کشور اند، باید نفاق و شقاق، اختلاف و جاه‌طلبی و خودمحوری را کنار گذاشته، بلادرنگ برای تغییر اوضاع سیاسی، نظامی و اجتماعی روی یک طرح ملی و مردمی که همین وفاق ملی باشد، به توافق رسیده و افغانستان را از بحران و فروپاشی نجات دهند.



نسرین گروس، یکی از فعالان دوران مقاومت و از مشاورین ریاست اجرایی:

## پرنده‌ها از پرواز باز مانده بودند

داستان روز شهادت قهرمان ملی کشور



زمانی که عاصم سهیل، در خواجه بهالدین تخار، شهید شد میزی پیدا نمی‌شد که جنازه او را بر روی آن بگذارند تا حشرات مزاحم جسد نشوند.

نسرین گروس می‌گوید: در آن روز-روزی که آمر صاحب شهید شد- عاصم سهیل یکی از همکارانش هم همراهش بود.

سهیل، در این حادثه سوخته بود، اما مجاهدین با دیدن جسد او فکر کردند که جسد شاید از فرد انتحاری است، اما وقتی متوجه شدند که این جنازه از عاصم است. آن وقت بسیار دیر شده بود و عاصم دیگر زنده نبود.

در آن روز، میزی پیدا نمی‌شد که جنازه عاصم را روی آن بگذارند و حتی یک چوکی پیدا نمی‌شد که پنبه را روی آن بگذارند تا جنازه را باد بزند، چون هوا بسیار گرم بود، امکان فاسد شدن جسد می‌رفت.

در آن روزها فقط دو ساعت جناتور را روشن می‌کردند تا کارهای ضروری را انجام دهند. سراسر ولایت تخار تنها یک پایه تلفن بود و آن هم کربدت نداشت و فقط زنگ از خارج می‌آمد.

زمانی که آمر صاحب شهید شده بود، ما این امکانات را نداشتیم تا با بیرون تماس بگیریم و بگوییم که چه اتفاقی وحشت‌ناکی افتاده است.

روزی که آمر صاحب شهید شد، من و یک خانم امریکایی که با ما کار می‌کرد، به بازار تخار رفته بودیم تا لباس بخریم، چون خانم امریکایی تصمیم داشت، برود امریکا می‌خواست مقداری تحفه با خود ببرد. در داخل مغازه ایستاده بودیم که بی درنگ دودی از سمت مهمان‌خانه احمدشاه مسعود بلند شد، زیاد متوجه اوضاع نشدیم و فکر کردیم شاید کسی برای نان پختن آتش روشن کرده، زیرا دود آن قدر زیاد نبود و صدایی هم شنیده نشد؛ اما مغازه‌داری که از آن خرید می‌کردیم، متوجه شده بود، رنگاش پریده بود و چون یک انسان جنگ زده بود، متوجه وخامت اوضاع شده بود، به ما گفت: کارتان را خلاص کنید که من دوکان را بسته می‌کنم، ما بیرون شدیم، در چند دقیقه، میدان بازار خالی از آدم شد و تنها سه کودکی که کلاه خامک‌دوزی به سر داشتند باهم بازی می‌کردند. انگار سکوت مرگ‌باری تمام شهر را فرا گرفته بود و پرنده‌ها از پرواز بازمانده بودند، خاموشی همه جا را فرا گرفته بود، این وضعیت نشان‌دهنده اتفاقی ناخوش‌آیندی بود، چنان سکوت مرگ‌بار همه جا را فرا گرفته بود که حتی پارس دادن سگ‌ها هم شنیده نمی‌شد. ما بیرون از دوکان و در میدان بازار ایستادیم تا موتر بیاید، دیر وقتی متظر ماندیم و پس از ساعت‌ها انتظار موتری آمد و راننده‌اش به ما گفت که چند لحظه بعد یک موتر می‌آید، شما را به مهمان‌خانه می‌برد، نگران نباشید اتفاقی نیفتاده است.

بعد از مدتی موتر آمد و ما را به مهمان‌خانه برد، در آنجا متوجه شدیم که قهرمان ملی کشور زخمی شده و زخمش سطحی است، باز هم ما متوجه وخامت اوضاع نشدیم تا این‌که جنازه عاصم سهیل را آوردند و گفتند که قضیه از چه قرار بوده است.

من در آن روز و در آن لحظه که جنازه شهید سهیل را در حویلی مهمان‌خانه خواجه بهالدین گذاشته بودند و تازه خبر شده بودیم که آمر صاحب هم شهید شده، به اندازه دوسال ماستری و دکتری از وضعیت افغانستان آموختم و متوجه شدم که وضعیت کشورم چقدر خراب است، وطن من چه محرومیتی را می‌کشد و چقدر توسط جهان فراموش شده و با چه مشکلاتی جنگ یک کشور پیشرفته را در برابر تروریستان به پیش می‌برد.

من باهمان خانم امریکایی در خواجه بهالدین تخار بودیم؛ اما زمانی که شهادت آمر صاحب اعلام شد ما به پنجشیر آمده‌ایم.

در زمان مقاومت موردی که مردم را امیدوار می‌ساخت، داشتن یک رهبر توانا بود و آن رهبر توانا و دانا شهید احمدشاه مسعود بود، تمام مردم افغانستان و مجاهدین این را درک کرده بودند؛ اما متأسفانه دیگر آمر صاحب زنده نبود.

دوران مقاومت از دوره‌های طلایی تاریخ افغانستان است، مردم افغانستان در این دوره متوجه شده بودند که طالبان یک عنصر بیگانه و فروخته شده اند که رفتار و کردارشان با هیچ قوم افغانستان مطابقت نداشت.

در زمان مقاومت، دولت اسلامی افغانستان و جبهه مقاومت ملی مردم افغانستان را ۳۳ کشور دنیا به رسمیت می‌شناخت و کرسی سازمان ملل متحد در دست حکومت اسلامی بود، در این دوره و دکتر روان فرهادی نماینده دولت اسلامی افغانستان در سازمان ملل متحد در نیویارک بود.

در ماه‌های اخیر پیش از شهادت احمدشاه مسعود، در آن روزها غذا برای خوردن به مشکل پیدا می‌شد، غذای ما برنج و لوبیایی بود که وقتی پخته می‌شد، رنگ نضوری به خود می‌گرفت، چون لوبیا دیر وقت مانده بود، همه مجبور بودند تا برای زنده ماندن همان لوبیا و برنج را بخورند.

جوانان وطن ما در آن زمان به جای رفتن به مکتب و دانشگاه مجبور بودند بجنگند و این انتخاب برای شان نبود که اول مکتب و دانشگاه را تمام کنند، بعد بیایند و بجنگند؛ متأسفانه از زمانی که جوان شده بودند جنگ بود و مبارزه و دفاع از وطن.

در آن زمان پسرچپه‌های هفت-هشت ساله همه روزه در سر مرکب‌ها و با چند قوطی روغن برای ما آب می‌آوردند و ما از آن آب برای خوردن و شستن استفاده می‌کردیم، این پسرچپه‌ها همیشه به جای رفتن به مکتب آب می‌آوردند و زمینه تحصیل برای شان فراهم نبود با وجود آن هم همیشه آمر صاحب به تحصیل کودکان دختران و پسران تاکید داشت و یکی از خواست‌های اصلی‌اش، فراهم‌سازی زمینه آموزش برای کودکان بود.

پس از به میان آمدن حکومت جدید و فروپاشی نظام طالبانی در کشور و با وجود آن همه جان‌فشانی و قربانی متأسفانه سیاست‌بازان، مدافعین این وطن را جنگ‌سالار یاد کردند؛ مشکل اصلی کوتاهی خود مجاهدین بود؛ زیرا ما هیچ‌گاه چگونگی داستان مبارزات خود و شهروندان افغانستان را در برابر تجاوز بیگانه‌گان برای مردم دنیا تعریف نکردیم، تلاش نکردیم که خودمان حرف‌های مان را به مردم دنیا بگوییم، زبان انگلیسی نیاموختیم تا با زبان خودشان واقعیت‌ها را بگوییم، داستان را ترجمانان، آن طور که خودشان خواستند، ترجمانی کردند. تاریخ مقاومت را به نسل نو نگفتیم و بازگو نکردیم که چه اتفاقاتی افتاد و چگونه مجاهدین مبارزه کردند و طالبان مزدور را شکست دادند. بنابراین، تقصیر ما است و این کوتاهی باعث شده که مجاهدین افغانستان را جنگ‌سالار خطاب کنند.

کتاب‌هایی در مورد جهاد و مقاومت افغانستان مردم افغانستان نوشته شد؛ اما این کتاب‌ها کافی نبود و نیست، باید بیشتر نوشته شود و به زبان‌های مختلف ترجمه شود تا دنیا بداند که در آن زمان چه اتفاقاتی افتاده بود و مجاهدین کی‌ها بودند و چه کردند.

در آن زمان، پس از شهید شدن آمر صاحب، تصمیم گرفتم که بعد از ۳۵ سال زنده‌گی در خارج برای افغانستان و مردمم کار کنم و عمر باقی مانده را وقف خدمت به وطن کنم و برای مردان و زنان سرزمین خودم کار کنم و تاکنون در افغانستان استم و کار می‌کنم.



## احمدشاه مسعود

## و روابط بین الملل

مصطفی آربین

مقاومت ملی مردم افغانستان علیه طالبان و گروه‌های تروریستی، تأکید می‌نمورد. در آن زمان، دکتر عبدالله عبدالله به حیث سرپرست وزارت امور خارجه دولت اسلامی افغانستان تلاش می‌ورزید که توجه و حمایت کشورهای جهان را در جهت حمایت از مقاومت مردم افغانستان جلب نماید. زمینه‌سازی برای سفر احمدشاه مسعود به اروپا غرض جلب توجه جهانیان به وضعیت افغانستان، یکی از مهم‌ترین دستاوردهای آن زمان به حساب می‌آید.

احمدشاه مسعود در جریان آن سفر، تروریسم را تهدید جهانی خوانده و به جهانیان و ایالات متحده امریکا هشدار داد که حضور طالبان و گروه‌های تروریستی در افغانستان، تنها تهدید برای این کشور نبوده، بلکه دیر یا زود امنیت و ثبات جهان را نیز به مخاطره خواهد انداخت. مسعود استفاده ایزاری از تروریسم از سوی پاکستان را برای امنیت جهان تهدید تلقی و از آن انتقاد نمود. سفر احمدشاه مسعود به اروپا در تغییر ذهنیت جهانیان نسبت به قضایای افغانستان، به ویژه در قبال حقانیت مقاومت ملی مردم افغانستان علیه طالبان و معرفی پاکستان به عنوان کشور حامی تروریسم، نقش مهم داشت.

فشار بالای پاکستان برای توقف حمایت از طالبان و سایر گروه‌های تروریستی در افغانستان، یکی از خواست‌های عمده احمدشاه مسعود برای جلوگیری از گسترش تروریسم در افغانستان و منطقه بوده است. رویکرد جدید در استراتژی ایالات متحده امریکا دایر بر ضرورت مبارزه با تروریسم و فشار بالای پاکستان، نشانگر درک دقیق و واقع‌گرایانه احمد شاه مسعود از وضعیت منطقه و جهان بوده که حدود هجده سال قبل از امروز، این ضرورت را مطرح نموده بود. سرانجام، احمد شاه مسعود خود قربانی تروریسم بین‌المللی شد، ولی با گذشت زمان، هر روز جهانیان بر حقانیت مبارزه مسعود علیه تروریسم پی می‌برند.

احمدشاه مسعود با تیسوری‌های روابط بین‌الملل آشنا بود و از نظام بین‌الملل، وضعیت منطقه و جهان درک درست و واقعی داشت. مسعود با تحلیل وضعیت منطقه و جهان و تأثیرات آن بالای افغانستان، راهبرد خویش را برای برآورد ساختن منافع ملی، مبارزه با تروریسم و فراهم‌سازی زمینه برای برقراری نظام مردم‌سالار و دموکراسی در افغانستان تعیین می‌نمود. یکی از عوامل مهم موفقیت مسعود، داشتن دانش سیاسی، آشنایی با نظام بین‌الملل و آگاهی از بازی‌های بزرگ منطقه‌یی و جهانی بود که به صورت طبیعی بالای وضعیت در افغانستان نیز تأثیر داشته است.

ابعاد مختلف شخصیت احمدشاه مسعود از سوی

احمدشاه مسعود یکی از مشهورترین شخصیت‌های معاصر افغانستان در منطقه و جهان بوده است. او دارای ابعاد مختلف شخصیتی بوده و در کنار فرماندهی و نظامی‌گری، به عنوان یک رهبر و سیاست‌مدار ورزیده نیز از خود لیاقت نشان داده است. در کنار سایر ویژه‌گی‌های منحصر به فرد مسعود، آشنایی او با نظریه‌های روابط بین‌الملل، یکی از ویژه‌گی‌های مهم است که کمتر روی آن بحث و گفت‌وگو صورت گرفته است. مسعود تیسوری‌های روابط بین‌الملل را می‌دانست و دانستن آن باعث شده بود که وی با تجزیه و تحلیل واقع‌گرایانه و همه‌جانبه مسایل امنیتی و سیاسی در سطح منطقه و جهان و تأثیرات آن بالای افغانستان، راهبرد خویش را تعیین نماید.

در یکی از نوارهای صوتی که گفته می‌شود حدود سی سال قبل در جریان سمیناری در پنجشیر ضبط شده، احمدشاه مسعود برای فرماندهان و اشتراک‌کننده‌گان آن سمینار نظریه‌های روابط بین‌الملل (ریالیسم، لبرالیسم و...)، نظام بین‌الملل و ویژه‌گی دولت‌های منطقه و جهان را تشریح می‌نماید. مسعود در سخنرانی خود، از نظریه‌ها و اصطلاحات علمی روابط بین‌الملل استفاده نموده و در چارچوب آن، اهداف و منافع کشورهای منطقه و جهان را به بحث گرفته و وضعیت آن‌وقت منطقه و جهان و تأثیرات آن بالای وضعیت در افغانستان را به اعضای آن سمینار به‌صورت همه‌جانبه بیان می‌نماید.

احمدشاه مسعود در صحبت‌های خویش در سمینار متذکره، جنگ در افغانستان را پیچیده خوانده و با تمرکز روی تضاد منافع کشورهای همسایه، منطقه و جهان در افغانستان، جنگ در این کشور را طولانی پیش‌بینی می‌نماید. همچنان مسعود با تحلیل علمی و بیان وضعیت منطقه و جهان، خواهان انتخاب گزینه‌های مطلوب که با تحولات منطقه‌یی و جهانی سازگاری داشته باشد، می‌شود.

مسعود از تأثیر تحولات و وضعیت منطقه و جهان بالای افغانستان، درک واقعی داشت. دانش سیاسی و درک دقیق احمدشاه مسعود از نظام بین‌الملل و مسایل امنیتی منطقه‌یی و جهانی، نقش مهمی در تصمیم و تعیین استراتژی او برای منافع افغانستان داشته است. مسعود در تأمین روابط با کشورهای همسایه، منطقه و جهان و جلب حمایت آن‌ها همواره اصل استقلال افغانستان را معیار روابط خویش می‌دانست و بارها در صحبت‌هایش خواهان کمک و همکاری‌های بدون قیدوشرط کشورهای جهان شده بود.

در دوره مقاومت و با وجود شرایط دشوار، احمدشاه مسعود همواره روی برقراری و تقویت روابط با کشورهای مختلف جهان به منظور جلب حمایت آن‌ها از جریان



# وداع با آفتاب

نمی توانستم بخوابم، تمام شب را نخوابیده بودم، چندین شب بود که دیگر خواب و آرامش از زنده گی من رخت بسته بود. ناراحت، نگران، مشوش، بی قرار، وحشت زده، درهم شکسته، خردشده، بدون امید، غرق در افکار آزاردهنده و کابوس های وحشتناک بودم. حس می کردم بدتر از حس مرگ تمام وجودم را فرا گرفته بود، خفقانی سخت گلویم را می فشرد، می خواستم فریاد بکشم، چنان فریاد با قدرت که از صلابت آن کوه ها در هم بریزد و آسمان با تمام بزرگی و وسعت خود بگریزد. اما دیگر توان فریاد کشیدن نبود؛ یک موجود ضعیف و ناتوان، پاهایم از برداشتن جسم عذر می خواست و نیروی جسمانی رو به تحلیل می رفت. نمی شد با کسی حرف زد، نمی شد چیزی را نگاه کرد و هر نوع آوازی که به گوش می رسید، سخت آزاردهنده و غیرقابل تحمل می نمود. صبح خیلی بدی بود، باد تند می وزید و هوا خیلی گرفته به نظر می خورد؛ گردوغبار هوا را فرا گرفته بود، تو گویی هوا نیز احساسی چون من داشت!

## کاووس جهش

و حریت به ثبت می نشست. در این بین، ناگهان به فکرم خطور کرد که باید آفتاب را دیدم. باید با آفتاب وداع گفت. آفتاب دیگر بر نمی گردد، باید وی را دیدم. ناخودآگاه به طرف پایین روان شدم تا در «میدان وداع» با «آفتاب» ملاقات کنم. اندکی بعد در میان انبوه بزرگی از انسان های گریان و زولیده،

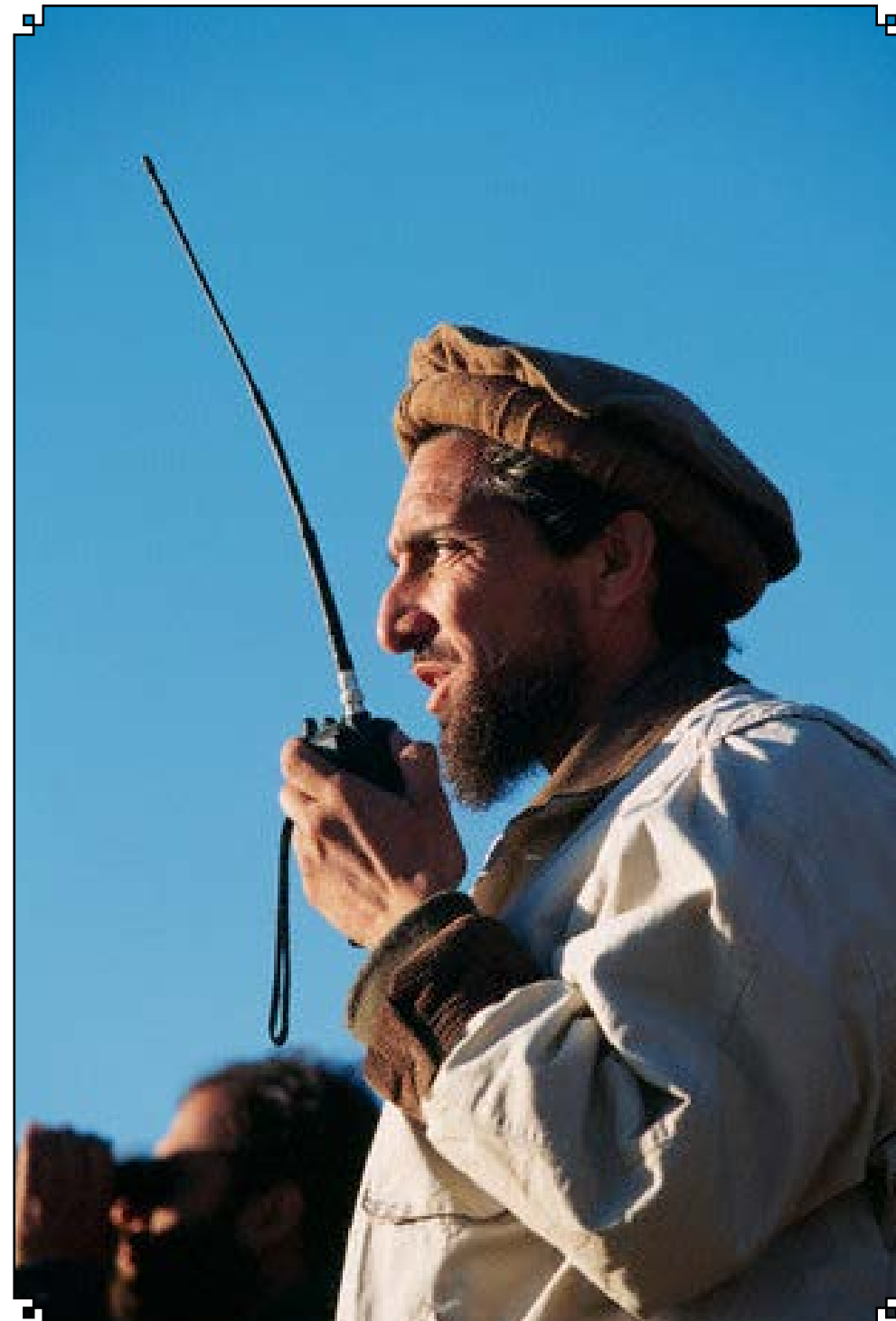
خود را برسانند، شلاق می زدند، اما این شلاق بدون تبعیض زده می شد، همه را در بر می گرفت، استثنا وجود نداشت، هر کس که می خواست از ریسمان عبور کند، شلاق می خورد. چون «آفتاب» خوابیده بود و بیم آن می رفت که غریو جمعیت، وی را ناراحت سازد. این آفتاب که سال های سال برای روشنایی، برای آزادی، برای انسانیت و برای همین مردم کار نموده بود، اینک خوابیده بود، خوابی راحت، خوابی به دور از دغدغه های تاریکی و جهالت، خوابی به دور از دغدغه سیه اندیشان قرن، خوابی به دور از «ازددهای جهنم»، خوابی به دور از دوستان بی وفا و کوتاه فکر و خوابی به دور از یاران نیمه راه که بیشتر از هزاران دیو سیاه تاریکی، «آفتاب» را در طول کار و زنده گی و حتی بعد از آن سخت گلایه مند و ناراحت ساخته بودند.

فرشته ای از میان فرشته گانی که در رکاب آفتاب آمده بودند تا خود را زمینی سازند و آفتاب را برای همیشه به آسمان ها رها نمایند، در نزدیکی آفتاب ظاهر شد؛ فرشته ای که می توانست مرا به «آفتاب» برساند. روح جهان دست در دست هم داده بود تا مرا به «آفتاب» برساند، وی به این طرف و آن طرف نگاه کرد و در بین انبوه اجسام متحرک مرا دید. برایم اشاره کرد که بیایم و با یک اشاره نگهبان را فهمانند تا مرا اجازه دهد که از ریسمان عبور کنم. بلی من خیلی خوشبخت بودم که بین آن همه مردم می توانستم ریسمان را عبور کنم و «آفتاب» را ببینم. وی کیف دستی خود را و تعدادی زیادی از تصاویر «آفتاب» را برایم سپرد و گفت که کیف دستی را برایش نگه دارم و تصاویر را در بین انبوه مردم توزیع کنم تا کسانی که از حضور آفتاب محروم می مانند، با دیدن تصاویر او آرام شوند. اما آیا می شود آفتاب را در تصویر گنجاند؟

من پذیرفتم و از وی خواستم که اجازه دهد تا با «آفتاب» ملاقات کنم. وی تقاضایم را اجابت نمود و به طرف «چادر نور» اشاره کرد و گفت «برو ببین». به یکباره ترس و وحشت عجیبی سراپایم را فرا گرفت، چگونه می توانستم این کار را کنم، صدایی در دلم می گفت که از این کار منصرف شوم، چون توان این کار را ندارم، مانند انبوهی که شاید دیگر نتوانند با «آفتاب» ببینند. اما من که تصمیم گرفته بودم که باید «آفتاب» را ببینم، دست بردار نبودم. رفتم نزدیک تر، به داخل نگاه انداختم، یک قدم جلو رفتم؛ سکوت و آرامش مطلق، برای یک لحظه همه چیز را فراموش نمودم، دو شخص دیگر نیز در چادر نور نشسته بودند تا با «آفتاب» وداع نمایند. خلوت آن هر دو با دیدن من بر هم خورد، اندکی تعجب کردند و یکی از آن ها که می خواست پارچه نوری را بر روی آفتاب بکشد و مراسم وداع را به آخر رساند، در حالی که از دیدن من در آن جا زیاد راضی به نظر نمی رسید، چند لحظه تحمل کرد تا من نیز بتوانم برای آخرین بار با آفتاب ببینم... شاید این اراده «آفتاب» بود... لحظه حساسی بود، ترس، وحشت، دلهره و نگرانی، انتظار، ناامیدی، همه و همه از بین رفته بود. هیچ آوازی به گوش نمی رسید جز سکوت، تمام وجودم را حس بیگانگی که نه ترس بود، نه وحشت، نه اضطراب و نه انتظار، فرا گرفته بود؛ حس وداع، وداع با آفتاب، وداع با زنده گی...!

برگشتم، آفتاب را دیده بودم، آفتاب زنده بود. از میان این همه مردم، آفتاب فقط خواسته بود من را ببیند. دیگر ترس نداشتم. آفتاب زنده بود. آفتاب راه انسانیت و آزاده گی را تا جاودانه گی به آخر رسانیده و به زنده گی جاودان پیوسته بود؛ جایی که «مرگ» را به آن ره نبود، یا «زندگی» بی بود فراتر از «مرگ» و کلمه «تاریکی» در آن مفهوم نداشت. آرامش عجیبی سراپایم را فرا گرفت؛ قدرت، اعتماد به نفس و آزاده گی را حس می کردم. آفتاب با من صحبت کرده بود، به آوازی که می توانستم احساسش کنم و باور داشتم که سراپا مفهوم آن برایم واضح شده است. غرق در افکار جدید و احساس آرامش، جدا از دغدغه های مردم، درباره بزرگی و عظمت «آفتاب» فکر می کردم و ندایی از عمق وجودم به گوشم می رسید که:

کشته گان الفت راه، نیست کلفت مردن  
مردنی اگر باشد، بی تو زنده گانی هاست!



با انبوهی از مردم به سرعت به آن طرف می رفتم، شاید آن ها نیز می خواستند «آفتاب» را ملاقات کنند. در میان انبوه مردم ناگهان متوجه شدم که یکتا از سرآمدهای روزگار زمین خورد و بعد از تقلا دوباره سر پا ایستاد. «عجب! هیچ کس نبود که وی را یاری رساند».

نگهبانان بهشت، چادر نوری بی را که آفتاب در آن قرار داشت، بر زمین گذاشتند. تعدادی از نگهبانان مقابل انبوه مردم ایستادند و با یک ریسمان خواستند مانع نزدیک شدن جمعیت به آفتاب گردند. برای اولین بار دیدم که نگهبانان شلاق در دست دارند و به روی جمعیت انبوه که می خواستند به «آفتاب»

حال خود را باز یافتم، همه زار زار می گریستند، تو گویی روز محشر برپا شده باشد، همه به حال خود می گریستند، همه در افکار خود غرق بودند، کسی را یاری سلام گفتن نبود، کسی با کسی کار نداشت، تو گویی در میان اجسام متحرک مرده گان باشی. تعداد جمعیت همچنان افزوده می گردید. ساعت ها همچنان در این حال گذشت تا آن که فرشته های موظف، پیک های آسمانی خیر از فرود آمدن آفتاب را دادند، همه را بیم و ترس فراگرفت، ترس از وداع، ترس از جدایی، ترس از آخرین ملاقات با آفتاب.

من که تصمیم گرفته بودم «آفتاب» را ملاقات کنم، با تمام ترس و بیمی که از این ملاقات داشتم، به

از بستر خواب بلند شدم، از آفتاب خبری نبود. از پنجره بیرون را نگاه کردم، همه جا سیه پوش بود. پرچم های سیه بر درختان افراشته شده بودند و مردمی که لباس های سیه بر تن داشتند، بی هدف هر سو روان بودند. سربازان زیادی این طرف و آن طرف می دویدند، گویی می خواستند از خود فرار کنند یا خود را برای چند لحظه فراموش نمایند. می خواستند به دیگران نشان دهند که کار خیلی مهمی دارند، اما همه می دانستند که دارند خود را و دیگران را فریب می دهند. کار دیگر ختم شده بود. با خود گفتم: آنان خیلی خوشبخت اند، حداقل می توانند فراموش کنند.

از بلندگویی که در بالای یک موتر جاسازی شده بود، آواز تلاوت آیات مقدس آسمانی به گوش می رسید که پژواک آن همه جا را فرا می گرفت. این آواز با زوزه های باد و صدای آرام دریایی که اکنون خُرد و آرام به نظر می رسید، می آمیخت و همه یک صدا با هم نغمه ای را زمزمه می کردند که از گلوری وجدان تاریخ برمی خاست. نغمه جوان مردی، نغمه عشق، نغمه عروج، نغمه شهادت. این تنها صدایی بود که می شد به آن گوش داد و احساس آرامش نمود. با خود زمزمه کردم: امروز، روز بزرگی هست. بلی، روز وداع با آفتاب. بعد از امروز دیگر هرگز آفتاب برنخواهد گشت.

مردمان زیادی هنوز در راه بودند، کسانی زیادی از قراء و قضبات دور و نزدیک گروه گروه در راه بودند تا برای آخرین بار با آفتاب دیدار کنند. آفتابی که روزی همه جا را گرم و منور می نمود، امروز قرار بود با سر بلند و پیروزمندانه با پیروان و همراهان خود، با دوستان و دشمنان خود، با کوه های محکم و بلند و با دریای خروشان که همچنان بی باکانه و بی تابانه به پیش می تاخت، با تک تک درختان دره، با سنگ و چوب وداع گوید. او به وعده خود وفا کرده بود، او دیو سیاه شب را نابود ساخته بود و راه روشنایی و رسیدن به سحرگاه خوشبختی را برای همراهان نشان داده بود، اینک خود می خواست برود و آمده بود تا برای آخرین بار با همه وداع گوید. این ها همه و همه اعم از دوست یا دشمن، کوه های سر به فلک رسیده و مغرور، آب، باد، خاک همه در برابر عظمت آفتاب سر تعظیم و احترام فرود می آوردند و از درد جدایی به خود می پیچیدند و ناله می کردند. کوه با همه هیبت و شکوه خویش در برابر ابهت این آفتاب خیلی شرمند و سرفاکنده به نظر می خورد، دریا کوچکی می نمود، باد ناله می کرد، درختان سجده می نمودند، انسان ها اشک می ریختند، فریاد می کشیدند، مهوت و حیران به بزرگی آفتاب می اندیشیدند و یا هم همچو بتان سنگ می شدند و توان اندیشیدن را مانند من از دست می دادند و در دست افکار سخت بیگانه، از خود بی خود می شدند. روزی بود سیاه و تاریک؛ روز وداع.

من همچنان از منزل خویش که بر بالای تپه ای واقع شده بود، به این منظره نگاه می کردم و مانند دیگران گاهی اشک می ریختم، زمانی ناله می کردم، زمانی بت وار سنگ می شدم و گاهی نیز افکار بیگانه مرا به راه های ناآشنا هدایت می کرد. اما زمان، همچنان داشت می گذشت و این لحظات تلخ و سیاه را در متن تاریخ آزاده گی



نتیجه نبرد سر سخنان تمام مجاهدین که به خاطر آرمان مقدس آزادی و استقلال شهید می‌شدند، اما اسارت دشمن را نمی‌پذیرفتند؛ این پیروزی نصیب ما شد. قبول کنید که روحیه رزمی ما از مورال سربازی که به خاطر اشغال کشور دیگری آمده بود، از تفاوت و برتری کلی بر خوردار بود.

\*طالبان نیروی نیست که بتوان آن را شکست ناپذیر خواند. آنها در حال حاضر از مردم فاصله گرفته اند. آنها ضعیف‌تر از گذشته اند. تنها کمک‌های ارایه شده از سوی پاکستان، اسامه بن لادن و دیگر گروه‌های افراطی است که طالبان را سر پا نگه داشته است. در صورت قطع این کمک‌ها، بقای آنها بیش از حد دشوار خواهد شد. امیدواریم سیاست آینده ایالات متحده، پاکستان را تحت فشار قرار داده و همچنین افغانستان را در برقراری صلح یاری رساند.

\*زنان نمی‌توانند از پیکره جامعه بشری هستند، حق و حقوق مدنی دارند. زنان کشور ما در دوران جهاد دوشادوش ما، در صحنه ایستاده بودند، فداکاری‌ها کردند. من در دوران جهاد، زنان زیادی را دیدم که کارهای بزرگی کرده اند. خیلی خاطره‌ها از زنان فداکار به خاطر داریم که در شرایط سخت، زیر بمباران‌های دشمن جان‌فشانی‌ها کردند.

\*ما با ایجاد یک کمیسیون که قدرت را به حکومت موقت تسلیم بدهد، موافق هستیم، انتقال قدرت را قبول داریم، لویه جرگه را قبول داریم، با آتش‌بس و صلح سراسر در کشور موافقیم.

\*ادامه جنگ بعد از سقوط کمونیست‌ها، بخصوص جنگ تحمیل شده داخلی که عامل توطئه بیرونی است، باعث نهایت تأسف ماست، ما هرگز توقع چنین چیزی را نداشتیم، مگر! چه می‌توان کرد؟ کشورهای همسایه تحرکاتی در افغانستان ایجاد کردند، روی منافعی که در کشور ما دارند یک تعداد آدم‌های خودخواه و جاه طلب را تحریک نمودند. \*انسان خالی از اشتباه نیست. در مجموع خدا بهتر می‌داند که ما هرگز قدرت انحصاری و بیشتر را از طریق جنگ و جدال نخواهیم. ما صلح و ثبات را به نفع خود به نفع وطن خود و به نفع اسلام دیشه و می‌بینیم.

\*انتخابات را یکی از مسایل اساسی برای امروز و فردای افغانستان می‌دانم و کشورم می‌دانم. نظر شخصی من است که بدون یک انتخابات و بدون آمدن یک نظام دموکراسی در افغانستان، سرنوشت و آینده کشور به هیچ صورت تعیین نمی‌شود و فقط با یک نظامی که توسط آرا و اراده زن و مرد افغانستان تعیین شود، می‌توان یک صلح صلح دوام‌دار و پایدار را در افغانستان تضمین نمود.

\*طریق خدمت به مردم افغانستان این است که به طرف وحدت ملی برویم، تاریخ هم ثابت کرده که فقط وحدت ملی بوده که از افغانستان در برابر متجاوزین دفاع کرده است.

نیست، ما می‌توانیم در خانه مشترک خود به هر زبانی با هم حرف بزنیم.

\*دامن زدن به اختلافات قومی به‌نام: پشتون، تاجیک، ازبیک، هزاره، بلوچ و غیره، آب انداختن به آسیاب دشمن است.

\*ملت پاکستان برادر ما است، فرهنگ مشترک داریم و روابطی در طول تاریخ داشته‌ایم. ما به هیچ صورت در فکر کشمکش‌های بیهوده نیستیم و نمی‌خواهیم در منطقه بحران ایجاد کنیم. من باز هم تأکید می‌کنم که تا پاکستان در استراتژی خود تغییر نیاورد، مشکل افغانستان با آن کشور حل نخواهد شد.

\*عقیده من در مورد سیاست پاکستان روشن است، هر کشوری حق دارد تا منافع خود را در سطح ملی و بین‌المللی جستجو نماید، ولی پاکستان برای تطبیق استراتژی خود در افغانستان، از ظالمانه‌ترین شیوه‌ها استفاده نموده، طوری که تاریخ نظیر آن را کمتر دیده است.

\*دشمنان افغانستان دشمنان من هستند و همچنان آنهایی که بر مردم ما جنگ را تحمیل می‌کنند. امروز پاکستان و کسانی که در پشت سر آن قرار دارند.

\*پاکستان در طول حیات سیاسی خویش با هند و افغانستان رابطه خصمانه داشته و از دو جانب شمال و جنوب در رنج به سر میبرد. پاکستان با هند روی کشمیر و با افغانستان روی خط دیورند که یک معضله سرحدی است، اختلاف دیرینه دارد. بنابراین، از دیدگاه پاکستان، ایجاد یک حکومت مزدور در افغانستان، از یکسو اهداف اقتصادی آن کشور را بر آورده می‌سازد، از سوی دیگر از نظر دفاعی در جنگ‌های بعدی با هندوستان، برایش از اهمیت حیاتی برخوردار است چه به آن کشور عمق استراتژیک می‌بخشد و نیروی مقاومتش را در برابر حملات هند افزایش می‌دهد.

\*وضعیت منطقه دیر یا زود به گونه‌ی می‌شود که کشورهای جنگ افروز متوجه خواهند شد که جنگ در افغانستان به نفع آنها نیست و خودشان برای استقرار صلح و امنیت در این

کرد آورنده، هارون مجیدی



# پندارهای

# شهید احمد شاه مسعود

نویسنده‌گان و دانشمندان مورد بحث قرار گرفته است، امیدوارم در مورد دانش سیاسی و آشنایی مسعود با نظریه‌ها و تیوری‌های روابط بین‌الملل، نظام بین‌الملل و مسایل امنیت منطقه‌ی و جهانی نیز تحقیق و بحث صورت گیرد. تحقیق علمی روی این موضوع، منبع خوبی برای دانشجویان و آگاهان روابط بین‌الملل خواهد بود.

شرایط ناگوار و جنگی زمان برای شهید احمدشاه مسعود فرصت نداد تا خاطرات، برنامه‌ها و افکارش را بنویسد. امروز تنها دو مقاله، شماری از نامه‌ها و برشی از یادداشت‌های روزانه‌اش قابل دسترس اند. شاید زنده‌گی انسان‌های بزرگ همین گونه است. اما با گذشت هر روز نیاز به دانستن اندیشه‌های او بیشتر از هر زمانی دیگری احساس می‌شود.

مواد اصلی برای بهتر شناختن افکار قهرمان ملی افغانستان سخنرانی‌ها و گفت‌وگوهایش است که در برهه‌های مختلف زنده‌گی‌اش انجام داده است. ما برای روشن شدن بخشی از افکار او گزینش گویه‌هایش را از چند منبع در پیوند به مشکلات افغانستان و پاکستان، سیاست امریکا در قبال افغانستان، طالبان، انتخابات، زنان و نیاز به وحدت ملی میان شهروندان افغانستان گزینش کرده و این‌جا می‌آوریم.

طالبان نیروی نیست که بتوان آن را شکست ناپذیر خواند. آنها در حال حاضر از مردم فاصله گرفته اند. آنها ضعیف‌تر از گذشته اند. تنها کمک‌های ارایه شده از سوی پاکستان، اسامه بن لادن و دیگر گروه‌های افراطی است که طالبان را سر پا نگه داشته است. در صورت قطع این کمک‌ها، بقای آنها بیش از حد دشوار خواهد شد. امیدواریم سیاست آینده ایالات متحده، پاکستان را تحت فشار قرار داده و همچنین افغانستان را در برقراری صلح یاری رساند.

\*آرزو داریم، مردم کشور با هر تعلق قومی، مذهبی،

زبانی و حزبی، وحدت ملی و اتحاد خود را حفظ کنند و در سایه آن و با تکیه بر دین مبین اسلام، شاهد پیروزی و اعتلای کشور خود باشند.

\*یکی از مسایلی که امروز جدا ما سر او [به آن توجه] داریم، این است که دوباره در داخل افغانستان [به طرف یک وحدت ملی برویم. از این سبب از همه شخصیت‌های مختلف دعوت کردیم و ما آشوش خود را به روی همه باز کردیم که بیایند مشترکاً در برابر متجاوز ایستاده شویم و در آینده هم حکومت مشترکی داشته باشیم... مردی در این است، با وجودی که [هر کسی] هر چیز در دل خود دارد، از سبب خیر افغانستان، نجات افغانستان (سر)روی (خواسته‌های خود پای بماند و برویم به طرف وحدت ملی.

\*در ارتباط با مشکلات قوم‌گرایی هم وظیفه ما است و هم وظیفه عام روشن‌فکران و تحصیل‌کرده‌ها که در این قسمت خودشان قدم بردارند، مگر تذکر من این است که مردم افغانستان در سطح پایین، بین خود این مشکل را ندارند و متأسفانه آن مشکل از طرف یک تعداد روشن‌فکران ایجاد شده است.

\*خواهش من از هر مرد و زن افغانستان این است که تعصبات و چند پارچه‌گی‌ها و نفاقی را که دشمنان اسلام و دشمنان افغانستان خواستند در داخل افغانستان دامن بزنند، نباید این مسایل در بیرون سرایت کند و خواهش من از همه هم‌وطنان این است که وحدت ملی خود را حفظ کنند و به طور دقیق متوجه باشند که چه کسانی از افغانستان دفاع می‌کند، واقعاً چه کسی در خط منافع افغانستان قرار دارد و چه کسی آله دست خارج و مزدور عمال بیگانه است. وحدت خود را حفظ داشته باشند و نباید که مسایل زبانی، قومی و نژادی در صفوف مردم در بیرون تفرقه‌ی را به وجود بیاورد که خدای نخواسته سبب بروز مشکلاتی به آنان گردد، قسمی که در داخل به وجود آمده است.

\*برای من شمال و جنوب، فارسی و پشتو مطرح

### منابع:

- ۱- شماره ۱۷ و ۱۸ مجله میهن، سال دوم، اسد و سنبله ۱۳۸۰ خورشیدی.
- ۲- اندیشه های احمدشاه مسعود، شمس الحق آریانفر، ۱۳۸۵، بنیاد شهید مسعود.
- ۳- مردی استوار و امیدوار به افق های دور، به کوشش احمد شاه فرزان و مهندس تورپالی غیاثی، بهار ۱۳۷۹ خورشیدی.
- ۴- مرد عشق مرد آزادی، گردآورنده ناصر فرزان، تابستان ۱۳۸۲ خورشیدی.





# قهرمان تمام میدان ها

داکتر حنانی



من از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۹ تقریباً نُه سال تمام را با امرصاحب سپری کردم و از نزدیک شاهد طرز زنده‌گی، جلوه‌های اخلاقی و برخورد او با طبقات مختلف جامعه بودم. در این سال‌های دشوار جنگ و خانه‌دوشی که با دشمن نیرومندی چون اتحاد جماهیر شوروی روبه‌رو بود، شب و روز با هم بودیم و طی این دوران، مظاهر گوناگون شخصیت او بی‌پایه برایم آشکار گردید؛ حالا که بیش از یک‌ونیم دهه از غروب این خورشید تابناک سرزمین ما می‌گذرد، مسوولیت دینی و ملی خود می‌دانم که ابعاد مختلف شخصیت این مرد بزرگ تاریخی را برای کسانی که او را از نزدیک ندیده و با وی آشنایی نداشته‌اند، به ویژه نسل جوان، به صورت مختصر در چند نکته بیان کنم:

## بعد انسانی

احمدشاه مسعود (رح) شخصیتی متوازن داشت، بی‌ریا و بی‌پیرایه بود، بر خشم خود غالب بود و هیچ‌گاه در حالت قهر و غضب سخن ناسزا، فحش و دشنام به زبان نمی‌آورد. در برابر دشمنان گذشت و مدارا داشت، با اسیران جنگی برخورد نیک و بشردوستانه می‌نمود و در نگاه‌داری آن‌ها جدا اصول اخلاقی اسلام و قوانین بشری را رعایت می‌کرد. در مواجهه با دشواری‌های روزگار، با عقلانیت برخورد می‌کرد و از اعمال مبتنی بر عاطفه و احساسات دوری می‌جست.

در زنده‌گی شخصی خود، عفیف و پرهیزگار بود. حیا و جرات، دو خصلتی که اکثراً با هم متضاد پنداشته می‌شوند، در وجود احمدشاه مسعود به کمال توأم تبلور یافته بودند. در مصرف اموال بیت‌المال و جبهه نهایت محتاط و دل‌سوز بود، با وجود امکانات مالی وافر که در اختیار داشت، برای خود و فرزندان از مال و ثروت دنیا چیزی نیندوخت، از خود قصر و بارگاهی به‌جا نگذاشت. منزلی که در آخرین ایام زنده‌گی خود در باغ پدیری بنا کرد، از پول‌هایی بود که مجبان و دوست‌دارانش برای مصارف شخصی او داده بودند.

## بعد دین‌داری

آدمی سخت متدین و پرهیزگار بود. ایمان محکم، اخلاص خدشه‌ناپذیر و توکل

و کوتاه و عام‌فهم بود. در صحبت‌هایش همواره «جان‌گپ» را به کار می‌برد و از اطلاع کلام و حاشیه‌روی خوشش نمی‌آمد و از مخاطب می‌خواست که جان‌گپ را بیان کند. سخن طرف مقابل را به دقت می‌شنید. صولت و صلابت شخصیتش مخاطب را در هر سطحی که می‌بود، تحت تأثیر قرار می‌داد. وقار و هیبتش در مجالسی که حضور می‌داشت، محسوس بود.

## بعد فرهنگی

به کتاب و مطالعه دلچسپی و علاقه وافر داشت. هرچند بیشتر وقت او در شرایط جنگی سپری می‌شد، با آن‌هم علوم متداول اسلامی از قبیل صرف، نحو، فقه، عقاید و... را به صورت درسی نزد استادان آموخت و در هر حالتی کتاب با خود می‌داشت و از هر فرصتی برای کسب معلومات و مطالعه استفاده می‌کرد. مجالس علما را دوست می‌داشت و از مباحثه و مناظره‌های علمی و ادبی با دانشمندان و روشنفکران و ادب‌دوستان حظ می‌برد و با آن‌ها وارد بحث علمی می‌شد. به شعر فارسی علاقه‌مند بود و دیوان حافظ شیرازی را اکثراً با خود می‌داشت. کیمیای سعادت امام غزالی را مطالعه می‌کرد و از آن بهره وافر داشت. سیرت پیامبر اسلام (ص) را مطالعه می‌کرد و از شخصیت‌های سیاسی اسلام بیشتر تحت تأثیر شخصیت و کارنامه‌های سیاسی حضرت عمر (رض) قرار داشت.

## بعد نظامی

اصول و قواعد جنگ را تیوریک و پراکتیک می‌دانست، تاریخ جنگ، به‌ویژه تاریخ و اساسات جنگ‌های چریکی را مطالعه کرده بود و از کارنامه‌ها و تجارب جنگی رهبران جنگ‌های پارتیزانی جهان مانند مانو، جنرال چیاب، ارنستو چه‌گوارا، فیدول کاسترو و غیرهم استفاده می‌کرد. پنج اثر نظامی «مانو تسو دونگ» کتاب مهمی بود که احمدشاه مسعود چندین بار آن را مطالعه و هضم کرده بود و جنگ‌های چریکی در افغانستان را مطابق آن طرح می‌کرد. شجاعت بی‌نظیر و پشتکار شگفت‌انگیز، اراده و تصمیم محکم و غیرقابل تسخیر داشت. هیچگاه روحیه خود را نمی‌باخت و ناامید نمی‌شد، حتی در سخت‌ترین شرایط روحیه خود را از دست نمی‌داد. برای جلوگیری از تلفات نیروها، جان خود را به مخاطره می‌انداخت و خطرات را به جان می‌خرید. در امور نظامی و فعالیت‌های محاروبی، به کار اطلاعاتی و کشفی خیلی اهمیت می‌داد، بنابراین شبکه اطلاعاتی نیرومند و منظمی را چه در دوره جهاد و چه در دوران مقاومت به‌وجود آورد.

## بعد سیاسی

او مطالعات گسترده‌یی از تاریخ و تمدن بشری قدیم و جدید داشت، جهان معاصر خود را با گوناگونی‌هایش می‌شناخت. از تاریخ افغانستان هم مطالعه و تحلیل خود را داشت. عضویت نهضت اسلامی و اتخاذ نقش رهبری جهاد و مقاومت، برایش یک امر آگاهانه و انتخابی بود. او خواهان تشکیل حکومت اسلامی مستقل و معتدل در قلمرو افغانستان بود و تحقق عدالت اجتماعی را راه‌حل تنش‌های تباری در میان اقوام ساکن این کشور می‌دانست. به مشارکت سیاسی باورمند بود، یکه‌تازی و انحصار قدرت را نمی‌پذیرفت. ثبات سیاسی در کشور را مرتبط به ایجاد و استقرار یک دولت ملی و ممثل اراده همه اقشار و اقوام افغانستان و مطالب عادلانه آن‌ها می‌دانست. تصور احمدشاه مسعود از افغانستان آینده، کشوری از لحاظ سیاسی با ثبات، مستقل، مقتدر و فراگیر و از نگاه اقتصادی پیشرفته و شگوف بود. آزادی مردم و وطنش را در حد عشق دوست می‌داشت. هیچگاه استقلالیت خود، منافع مردم و مصالح علیای میهن خود را با هیچ بیگانه‌یی در معرض سازش و معامله نگذاشت. تحقق صلح و ثبات در افغانستان، تأمین عدالت اجتماعی، رفاه مردم و ترقی کشور، برقراری نظام اسلامی مردم‌سالار از آرزوهای دیرینه و همیشه‌گی او بود. [برای اثبات مطالب فوق، مثال‌ها و حکایات زیادی وجود دارد که ذکر آن‌ها در حوصله این مقال نیست].

روحش شاد و یادش گرامی و مستدام باد!

## ترتیب کننده: ناجیه نوری

نازیه سروری یکی از فعالان دوران جهاد و مقاومت و معاون اجتماع زنان افغانستان:

قهرمان ملی در خصوص زنان دیدگاه متفاوتی نسبت به سایر مجاهدین داشت



احمدشاه مسعود یک مجاهد واقعی و وطن‌پرست بود. او همیشه در سنگر بود و هیچ‌گاه به منافع شخصی‌اش ناندیشد؛ بل همواره به وطن و صلح و امنیت و وطنش فکر می‌کرد. من او را از زمان جهاد می‌شناسم، من در آن زمان در پاکستان با همراه مجاهدین در کمپ مهاجرین کارهای مختلف را انجام می‌دادم و برای مهاجرین زمینه کمک‌های بشر دوستانه را فراهم می‌کردم.

من شهید مسعود را از آن زمان که بسیار جوان بود می‌شناختم، او مردم مبارزه و آزادی خواه تنها و تنها به وطنش می‌اندیشید. قهرمان ملی برنامه‌های ملی بسیاری داشت و در خصوص زنان دیدگاه متفاوتی نسبت به سایر مجاهدین داشت، او به تحصیل دختران ارزش قایل بود، مخالف آموزش دختران نبود و تعلیم زنان از برنامه‌های مهم و با ارزش وی بود.

برای شهید مسعود قوم و زبان مطرح نبود، او برنامه‌های کلان برای افغانستان داشت و به شدت مخالف حضور بیگانه‌گان در افغانستان بود؛ اما متأسفانه امروز بعد از مسعود ما شاهد استیم که وضعیت چگونه است و چقدر به راحتی و به سادگی بیگانه‌گان برای ما و به جای ما تصمیم می‌گیرند؛ ولی دیگر مسعود نیست که جلو آنان بی‌ایستد و اجازه ندهد که سرنوشت ما را بیگانه‌گان رقم بزند.

## ایفا الکوژی یکی از فعالان

دوران جهاد و مقاومت و ماسترترین در AWC:

ما باید برنامه‌های برای شناسایی قهرمان ملی به نسل نو و جوانان داشته باشیم

مسعود بزرگ، مرد سنگر و مرد مبارزه بود، او را از سالیان پیش از زمان جهاد می‌شناسم.

در زمان جهاد من در ایران بودم و در آن‌جا با مجاهدین کار می‌کردم و در بخش‌های مختلف با مجاهدین همکاری بودم.

من مسعود را یک مردم مبارز، شجاع و وطن‌پرست می‌دانم و با شناخت که از زمان جهاد از او دارم؛

او را مردی عاری از مسایل قومی و مذهبی و زبانی می‌دانم و باور دارم که هدف شهید مسعود خدمت به افغانستان و رسیدن به صلح و امنیت سراسری در افغانستان بود. متأسفانه بعد از آن همه تلاش و مبارزه که تنها ماه‌هایی که در زمان جهاد بودیم و سختی‌های بسیار کشیدیم، درک می‌کنیم، امروز مجاهدین به نام جنگ‌سالار یاد می‌شوند و بعضی‌ها با دیده درایی، تمام زحمات مجاهدین را نادیده گرفته و آنان را جنگ‌سالار خطاب می‌کنند.

مجاهدین را جنگ‌سالار خطاب کردن، جفای بزرگی در حق مردم افغانستان است؛ زیرا این مردم افغانستان بودند که جهاد کردند کشورشان را از چنگال ارتش سرخ نجات دادند. به باور من مقصر اصلی در این خصوص رسانه‌ها است، زیرا این رسانه‌ها هستند که با گفتن جنگ‌سالار به مغز جوان امروز تزیق می‌کنند که مجاهدین جنگ‌سالار است و این اقدام را هدف‌مندانه دنبال می‌کنند، اما مجاهدین هم سکوت کرده و هیچ اقدامی در برابر آنان نمی‌کنند.

باید مجاهدین برنامه‌های منظم برای شناسایی جهاد و مقاومت و قهرمان ملی به نسل نو و جوانان داشته باشد تا جوانان بدانند که این وطن چگونه آزاد شد و کی‌ها در آزادی وطن‌شان نقش داشت، مسعود کی بود و چگونه و چرا برعلیه بیگانه‌گان مبارزه کرد.





گردانند: حنا معراج

منبع: تلویزیون جیونیوز پاکستان

برگردان از زبان اردو: منیژه باهر

تصحیح و اختصار: ابوبکر صدیق

پرو فیسور زید حامد، چهره معروف پاکستانی، متخصص امور دفاعی و جهاد افغانستان، در مورد روابط افغانستان - پاکستان و نقش پاکستان در حمایت از مجاهدان در برابر قشون سرخ، گفت‌وگویی را با تلویزیون جیونیوز پاکستان انجام داده است که مختصر آن را روزنامه ماندگار برای خواننده‌گان عزیز پیش کش می‌کند.

پروفیسور زید حامد، می‌گوید: در باره افغانستان - پاکستان، باید به تاریخ مراجعه شود. برخی مواردی وجود دارد که تا هنوز در باره آن صحبت نشده است. در حالی که پاکستان بیش از ۲۰ سال مجاهدان افغانستان را حمایت کرد و آموزش‌های حرفه‌پی‌داد تا یک سرمایه‌ی در افغانستان داشته باشد. اما امروز پاکستان یک دوست هم در افغانستان ندارد.

آقای حامد با اشاره به وجود آمدن پاکستان و اندیشه‌های پشتونستان خواهی، در افغانستان می‌گوید که افغانستان در مورد پشتونستان خواهی بالای پاکستان فشار وارد کرده بود. در آن زمان اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان حضور داشت. پاکستان وقتی متوجه نفاق افگنی‌های افغانستان در سال ۱۹۷۵ در پاکستان شد. در تلاش ایجاد عناصر اسلامی (Islamic elements) در داخل افغانستان شد تا برای افغانستان مشکل خلق کند.

پروفیسور زید حامد با تأکید می‌افزاید که دو فرمانده بزرگ جمعیت اسلامی (امیر اسماعیل خان) و شیر پنجشیر ( احمدشاه مسعود) هیچ‌گاه به پاکستان نیامده بودند. احمدشاه مسعود در پنجشیر اقامت داشت، اما اما در ابتدا، مسعود برخلاف پاکستان نبود. اتحاد جماهیر شوروی تلاش‌های زیادی برای تصرف پنجشیر کرد. اما نسبت پیچیده‌گی نقشه دره پنجشیر، نتوانستند آن را تصرف کنند. بنا گفته می‌توانیم که مجاهدان پنجشیر، بهترین و زیبا ترین مقاومت را در برابر دشمن در افغانستان داشتند.

او گفت که تجهیزات و مهمات از طرف استاد ربانی به مسعود فرستاده می‌شد. برای اسماعیل خان تجهیزات از ایران فرستاده می‌شد. در افغانستان برخی اختلاف‌های مذهبی و ستمی وجود دارد.

او می‌گوید: بیش از ۲۰۰ سال در افغانستان پشتون‌ها حکمرانی کردند، اما تمام این حاکمان به زبان فارسی صحبت می‌کردند؛ مانند ( امان الله خان نادر شاه ، داود خان و...) فارسی زبان اول افغانستان است. قسمی که اینجا در پاکستان وقتی کسی می‌خواهد خود را بسیار با ارزش جلوه دهد، انگلیسی صحبت می‌کند. در کابل نیز تمام باشندهای فارسی صاف و با زبان اصلی‌شان صحبت می‌کردند. این مسایل تاحال رنگ خود را از بین نبرده است.

آقای حامد می‌افزاید که پاکستان از سال ۱۹۷۹ - ۱۹۸۹ از جهاد افغانستان حمایت کرد و صدها تن ارتش این کشور در جهاد افغانستان اشتراک داشتند. مجاهدان افغانستان در مدت ۱۰ سال یک عمل دهشت‌افگنی هم در داخل پاکستان انجام ندادند. به گفته او، زمانی که اتحاد جماهیر شوروی سرحداتی مسلمان‌ها را تصرف کرد و به‌طرف قلب آسیا (افغانستان) آمد، پاکستان فیصله کرد که همین جنگ در پاکستان نه بلکه در افغانستان شود، این راهبرد همان گونه تطبیق شد. اما به‌جای آن ما بسیار قیمت‌های گزاف پرداختیم، در مقابل دهشت‌گری هم مقابله کردیم اسلحه‌یی که برای مجاهدان افغانستان می‌آمد آن هم در پاکستان تقسیمات می‌شد.

پرو فیسور زید حامد، کارشناس نظامی و سیاسی پاکستان در ادامه بحث، با اشاره به نقش پاکستان، دخالت امریکا و نقش کشورهای اسلامی در جهاد افغانستان می‌گوید که عالمان تمام کشورهای اسلام فتوای جایز بودن جهاد را در افغانستان صادر کرده بودند. در پشاور مرکز مجاهدان به‌نام مرکز خدمات ایجاد شده بود. مجاهدان کشورهای اسلامی از فیلیپین گرفته تا افریقای جنوبی و حدود ۵۰۰۰۰ مجاهد عربی، در جهاد افغانستان اشتراک کرده بودند، به عرب‌های که در جهاد افغانستان اشتراک می‌کردند، از منابع مالی اسلامی معاش دالری داده می‌شد.

آقای حامد اضافه کرد که تحریک‌های اسلامی، مجاهدان خود را به جهاد در افغانستان در برابر شوروی اعزام می‌کردند که بیشتر آن‌ها را می‌شناسم، اسامه بن لادن در آن زمان یک نوجوان، انجینیر معمولی، بچه ثروت‌مند، در صفوف سایر مجاهدان بود. افراد تازه مسلمان شده از تمام جهان در جهاد افغانستان اشتراک می‌کردند. جهاد افغانستان در آن زمان فعالیت تروریستی نبود. بیشتر کشورها مجاهدان افغانستان را عزت و احترام می‌کردند. در حالی که برخی از کشورهای عربی، لیبیا، عراق که علاقمند اعزام جوانان‌شان به جهاد افغانستان نبودند. اما جوانان این کشورها با اسم‌های مستعار در جنگ افغانستان در برابر شوروی سابق اشتراک می‌کردند. کشورهای که مخالفت با جهاد افغانستان داشتند، اگر

پروفیسور زید حامد، چهره مشهور پاکستانی و دخیل در مسایل جهاد افغانستان:

## دشمنی با مسعود، برنامه بیست ساله پاکستان را در افغانستان بر باد کرد

داستان‌های عاری از حقیقت را نیز نشر کند، اما ساختن این داستان‌ها در مورد شخصیت مسعود، حقیقت نداشت، مسعود یک مسلمان مجاهد، افغان مستعد و قوی بود.

گرداننده: چرا هم‌رای حکمتیار حکومت پاکستان این‌قدر نزدیک بود؟

پروفیسور زید حامد: حمایت پاکستان از حکمتیار به دلیل پشتون بودن، حکمتیار بود و تمام لابی‌ها در پاکستان پشتون بودند، پاکستان در آن زمان، این را درک نکرده بود که حمایت از یک فرد سبب جنگ‌های داخلی در آینده افغانستان می‌شود. پاکستان در آن نباید حصه می‌گرفت که گرفت، این بزرگترین اشتباه پاکستان بود.

آقای حامد می‌گوید که پس از آغاز جنگ‌های داخلی کابل، در سال ۱۹۸۹، در سال ۱۹۹۲، امام عالم یکی از عالمان معروف پاکستانی، از راه چترال به افغانستان به دیدار مسعود رفت و نزدیک به یک سال پیش مسعود ماند. او مسعود را از طرف خود به پاکستان دعوت کرد. در حالی که کسی او را نفرستاده بود. پیش از او در سال ۱۹۹۰ خوشبختانه من نیز موفق شده بودم که مسعود را ملاقات کنم. از او درخواست کردم که به پاکستان بیاید تا مشکلاتی که در غیابش در پاکستان وجود دارد رفع شود. اما او قبول نکرد. ما بر گشتیم و جنگ‌های داخلی آغاز



شد و در آینده مقرر پاکستان بود. آقای حامد با اشاره به سفر شهید مسعود به پاکستان بیان می‌کند: وقتی احمدشاه مسعود به پاکستان آمد، از طرف پاکستانی‌ها مورد عزت و احترام قرار گرفت، برایش تجهیزات، سلاح داد و پول داده شد، از چترال به بدخشان یک جاده آباد شد و یک پروژه کلان همکاری آغاز شد. اما، این پروژه نا تمام ماند. در سال ۱۹۹۱ من به بار دوم به دیدار مسعود به افغانستان رفتم. مسعود از تعهد شکنی پاکستان، شکایت کرده گفت که پاکستان به تعهدات خود در قبال افغانستان عمل نکرده است.

زید حامد می‌گوید که پس از شنیدن این سخنان، خیلی متأثر شدم و دوباره برگشتم به پاکستان برای عملی کردن تعهدات پاکستان در قبال افغانستان به‌خصوص برای مسعود تلاش‌های زیاد کردم اما، در اینجا راهبرد به‌گونه‌یی بود که سمت سالنگ، از کابل جدا شود و مسوولیت تمام کابل را گل‌بدین حکمتیار بگیرد. در حالی که روشن بود تا سال آینده کابل را مسعود می‌گیرد. حکمتیار هم تلاش می‌کرد تا کابل را تصرف کند و در عین زمان میان حکمتیار و رشید دوستم جنگ جریان داشت، از طرف دیگر حکمتیار دوستم را به صلح دعوت می‌کرد تا با هم یکجا حکومت نجیب را سقوط دهند و کابل را تصرف کند. این در حالی بود که پاکستان فرصت را از دست داده بود و حلقاتی در پاکستان توطئه پخش می‌کردند که اگر مسعود کابل را بگیرد حرف پاکستان را نا دیده می‌گیرد. این بزرگترین اشتباه پاکستان در سال ۱۹۹۰ - ۱۹۹۱ بود که تا حال قیمت آن را می‌پردازیم.

این آگاه مسایل نظامی و جهادی پاکستانی، باور دارد که به مسعود هیچ امکانات داده نشده بود و در حکومت نجیب بی‌اتفاقی‌ها جریان داشت و تیم مخالف مطمئن بود که ما برنده هستیم و کابل را تصرف می‌کنیم. در نتیجه همان شد. در سال ۱۹۹۲ حکمتیار ناکام شد و مسعود هم‌رای دوستم یکجا شده کابل را تصرف کردند. در سال ۱۹۹۲ از کابل دیدن کردم آن زمان استاد ربانی رییس جمهور و مسعود وزیر دفاع بود. حکمتیار از بیرون از طرف چهارراه سیاب، کابل را راکت باران می‌کرد، پاکستان

به‌شکل جدی تلاش می‌کرد که حکمتیار کابل را تصرف کند، این کشور به‌خاطر حکمتیار، رشید دوستم، حزب وحدت و مسعود را دور زده بود. اما تلاش می‌کرد که مسعود را به پاکستان دعوت کند. چون مسعود هیچ‌گاه دشمن پاکستان نبود.

زید حامد، از تجربه خود، در مورد مسعود می‌گوید که مسعود، همیشه از پاکستان به محبت یاد می‌کرد، خانواده و برادرش در پشاور بودند. اما مسعود بیشتر در افغانستان می‌بود. مسعود همواره در این فکر بود که پاکستان چرا حکمتیار را حمایت می‌کند. در حالی که رهبران زیادی در افغانستان هستند. در سال ۱۹۹۲ که مسعود وزیر دفاع بود، برای من یک فرصت مساعد شد که بروم کابل، هم‌رای مسعود بسیار صحبت کردم و کوشش کردم تا او را قناعت بدهم تا اشتباهات گذشته پاکستان را فراموش کرده دوباره به پاکستان بیاید. اما مسعود گفت "انجینیر صاحب": هر زمان پاکستان به من عزت و احترام قابل شد من خواهم آمد. با وجود آن‌که پاکستان تعهداتش را با مسعود عملی نکرده بود. اما با آن‌هم مسعود طرف‌دار روابط نیک با پاکستان بود. او مرد واقعی بود که برای آزاد سازی افغانستان تمام عمر جهاد کرد.

گرداننده: به همین دلیل شما یکی از علاقمندان مسعود، هستید؟

زید حامد: بلی! در حالی که رشید دوستم، حکمتیار، استاد ربانی نیز دوستان خوبی باهم بودیم و پاکستانی بودن در این امر هیچ دلیل شده نمی‌تواند. در سال ۱۹۹۲ مسعود، جنرال وردک را به پاکستان اعزام کرد. اما وقت برگشت هیچ دعوت‌نامه از جانب پاکستان به مسعود فرستاده نشد. این‌که چه راز بین‌شان بود، روشن نیست. اما لابی‌گران و تیکه داران در پاکستان از حکمتیار حمایت می‌کردند. این بزرگترین اشتباه در تاریخ پاکستان بود که بعد از ملاقات با جنرال وردک، مسعود را دعوت نکرد و برعکس حکمتیار را حمایت و تشویق به تصرف کابل می‌کرد. در نتیجه بین‌شان جنگ شدید صورت گرفت. وقتی که پاکستان وعده‌های خود را با مسعود عملی نکرد. این کار سبب بی‌اعتماد مسعود به پاکستان شد. با تمام فشاری که بالای مسعود وجود داشت، اما او استوار باقی‌ماند.

آقای حامد با اشاره به ظهور طالبان در قندهار می‌گوید: در زمانی که اختلاف‌های میان گروه‌های مجاهدان در کابل افزایش یافته بود، یک گروه افغان‌هایی که در یک دست سلاح و در دست دیگر قرآن‌کریم داشتند، به‌نام طالب در قندهار ظهور کردند. دلیل این‌که گفته می‌شود: پاکستان طالبان را ایجاد کرده، حمایت پاکستان از گروهی شش‌گانه در سال ۱۹۷۵ در افغانستان بود که بیشترین سرمایه‌گذاری در آن زمان بالای گل‌بدین حکمتیار صورت گرفته بود تا کابل را تصرف کند. اما به عکس طالبان با جنگ کابل را تصرف نکردند، از احساسات مردم استفاده کردند در یک دست قرآن‌کریم و در دست دیگر اسلحه گرفتند و تأکید می‌کردند که به‌خاطر ایجاد امنیت بر خاسته‌اند. تمام تنظیمات جهادی، استاد سیاف، مجددی و... با طالبان تفاهم کردند. به همین دلیل طالبان از قندهار آغاز و رفته رفته بیش از ۸۰ درصد افغانستان را گرفتند. حکمتیار از سر راه طالبان فرار کرد و سرربی را بدون جنگ به طالبان واگذار کرد.

گرداننده: چرا حکمتیار سرربی را بدون جنگ به طالبان واگذار کرد؟

زیدحامد: چون توان مقابله را نداشت. به‌دلیل این‌که فرماندهان قوی حکمتیار با طالبان پیوسته بودند و طالبان به‌شکل باور نکردنی قدرت‌مند شده بودند. طالبان به اساس قانون خود امنیت را تأمین کرده بودند. دزد، رهنز را به‌شکل جدی مجازات می‌کردند و می‌گفتند که به‌خاطر آوردن امنیت کوشش داریم. در حالی که در آن وقت از کسی می‌پرسیدی که چه می‌خواهی؟ می‌گفت: "شان و امنیت".

او گفت که طالبان به مجرد رسیدن به دروازه کابل تنها کسی را که در مقابل‌شان یافتند، مسعود بود. هرچند مردم می‌گفت که طالب را پاکستان فرستاده، اما خود مردم و جهادی‌های قبلی یکجا شده طالبان را تقویت کردند. تنها مسعود بود که مقابله کرد و در اولین جنگ شدید که بین گروه طالبان و نیروهای مسعود در دوازه کابل صورت گرفت، طالبان را از دروازه کابل به عقب راند و شکست داد. اما مسعود وقتی دید که تمام حزب‌ها با طالبان یکجا شده‌اند و آنان را تقویت کرده‌اند، کابل را بدون جنگ خالی ساخت و به طرف شمال رفت و طالبان در سال ۱۹۹۵ کابل را تصرف کردند.

پروفیسور زید حامد باور دارد که مسعود و تمام یارانش فکر می‌کردند که پاکستان کابل را به این حالت رسانیده و این کار پاکستان است، تمام کمی‌ها و کاستی‌ها که ما قبلاً متقبل شده بودیم، سزای آن را در سال ۱۹۹۵ دیدیم آن‌هم این‌که مسعود دشمن خونی ما شد و بیست سال همکاری پاکستان با افغانستان به همین دلیل به بر باد رفت.



# هفته شهید؛ هفته بسیج برای صلح

نثار احمد فیضی غوریانی، عضو مجلس نمایندگان

دارد. آیا اگر قهرمان ملی کشور زنده می‌بود، بازهم افغانستان چنین حال و روزی می‌داشت؟ این سوال اساسی است، چون یکی از آرمان‌های مهم قهرمان ملی کشور و همه شهیدای افغانستان، خودکفایی و توسعه کشور در همه ابعاد و به‌ویژه بعد اقتصادی آن بود. این مسایل در چنین روزهایی که هفته شهید است، باید مطرح شوند. ما نیاز داریم که هفته شهید را به هفته همبستگی و یا آن‌گونه که جناب احمدولی مسعود رییس بنیاد قهرمان ملی کشور در طرح تازه‌شان گفته اند، به هفته وفاق ملی تبدیل کنیم.

هفته شهید باید هفته بسیج برای صلح و تأمین امنیت باشد؛ زیرا اولویت فعلی کشور ما تأمین امنیت و ثبات است. هفته شهید، زمان برادری و هم‌دیگری‌پذیری است و باید از این هفته فرا بگیریم که بر گذشته هرچه که بوده، به خاطر آینده مردم و کشور خود چشم ببوشیم. نباید فضایی را به وجود آوریم که دشمنان افغانستان از آن سود ببرند. دامن زدن به اختلافات و یا خلق اختلافات تازه، با آرمان‌های شهدای ما در مغایرت قرار دارد و عملاً آب به آسیاب دشمن انداختن است.

به این هدف‌های بزرگ و متعالی دست یافته‌ایم؟ پاسخ ما به این‌گونه پرسش‌ها در حال حاضر یک «نه» بزرگ است. هرچند که طی شانزده سال گذشته دستاوردهای زیادی در عرصه دولت‌داری و بازسازی کشور داشته‌ایم اما هنوز فاصله ما با جهان معاصر و آرمان‌هایی که شهدای ما برای آن‌ها رزمیدند، بسیار زیاد است. ما هنوز با یک جامعه آباد، خودبسته و مرفه فاصله زیادی داریم. ما نیازهای اولیه زنده‌گی خود را مجبوریم که به کمک دیگران تأمین کنیم. اگر کمک‌های جامعه جهانی در عرصه تأمین امنیت و دولت‌داری نباشد، بسیاری از بناهایی که طی شانزده سال اخیر برپا کرده‌ایم، به‌آسانی فرو می‌ریزند.

قهرمان ملی اما چنین کشوری را نمی‌خواست. او برای آن رزمیده بود که مردمش صاحب کشوری باشند که واقعاً در آن احساس آرامش، شادی و امید داشته باشند. کشورشان، کشور عاری از تبعیض، بی‌عدالتی، جهل، عقب‌مانده‌گی، بیماری و جنگ باشد. آیا افغانستان امروز چنین کشوری است؟ حال و روز افغانستان به بیماری در حال احتضار می‌ماند که هر لحظه نیاز به درمان و رسیدگی

کمتر کسی خود را به قوم و زبان تقلیل می‌داد. در آن سال‌ها دغدغه مشترک اکثریت جامعه، رسیدن به کشوری باثبات، آزاد و مرفه بود؛ کشوری که در میان ملل جهان بتواند دوباره قد برافرازد و گذشته تابناک خود را دوباره به عنوان کشوری پیشرفته و مترقی احیا سازد.

امروز وقتی به سخنان قهرمان ملی کشور توجه نشان می‌دهیم، می‌توانیم عمق درد و نگرانی او را برای یک افغانستان آزاد و مرفه که خانه همه ساکنان آن باشد و همه در آن خود را شریک بدانند، احساس کنیم. قهرمان ملی کشور، افغانستان را برای همه ساکنان آن می‌خواست. برای هرکسی که در این کشور زنده‌گی می‌کند و حق دارد که در سرنوشت آن دخیل باشد. قهرمان ملی کشور افغانستان را برای یک قوم و زبان نمی‌خواست. او مخالف بی‌عدالتی، تبعیض و نابرابری از هر نوع و جنس آن بود. او می‌گفت زیبایی‌های افغانستان در تنوع و همگرایی آن است. قهرمان ملی، افغانستان را پرشور و زنده می‌خواست. کشوری که بتواند در جامعه جهانی نقش فعال و مثبت خود را با حضور سازنده‌اش ثابت کند. آیا ما امروز چنین جامعه‌یی داریم؟ آیا

هر سال با فرا رسیدن هفته شهید و تازه شدن یاد و خاطرات قهرمان ملی کشور، چیزی که به ذهن هر باشنده این سرزمین درکشیده می‌رسد این است که چرا با این همه مجاهدت و تلاش در راه رسیدن به صلح و ثبات، هنوز فقط تصویری از این مفاهیم در ذهن و روان ما وجود دارد و به صورت عینی نتوانسته‌ایم آرمان شهیدای خود را در عمل محقق سازیم؟ آیا آن‌ها که جان‌های خود را در راه آزادی و ارزش‌های دینی‌شان نثار کردند، آرمانی جز تحقق این هدف‌ها در سر می‌پروراندند؟ آیا هدف غایی آن‌ها این نبود که افغانستان کشوری آزاد، آرام و پیشرو باشد؟

بدون تردید پرداختن به این‌گونه سوال‌ها در این شب و روزها از اهم مسایلی است که باید هر باشنده این کشور به آن‌ها عطف توجه نشان دهد. میراث شهدا برای ما تنها این نیست که هر سال با برپایی محافل و مجالس از آن‌ها یاد کنیم بدون آن‌که واقعاً به دغدغه‌ها و نگرانی‌های اصلی‌یی که آن‌ها داشتند، توجه نشان دهیم.

شهیدای کشور ما و در رأس آن‌ها قهرمان ملی کشور به نسل‌های بعدی میراث بزرگی را به یادگار گذاشته‌اند که اگر واقعاً به محتوای این میراث سترگ پرداخته شود، می‌توان گره بیشتر مشکلات امروز جامعه را به مدد آن باز کرد. هر سال تجلیل از هفته شهید نباید به برگزاری محافل و مجالس بسنده شود، بل باید از این هفته به عنوان هفته وحدت و رسیدن به اجماع ملی برای گشودن گره‌های امروز مشکلات‌مان استفاده صورت گیرد. کشوری و مردمی که سال‌های سال برای آزادی و ارزش‌های دینی‌اش رزمیده، این توانایی را باید داشته باشد که امروز در صلح، رفاه و باهمی زنده‌گی کند.

مرزهایی که امروز در جامعه ما باعث ایجاد فاصله شده اند، در سال‌های مبارزه برای آزادی و رهایی کشور از اسارت، فاقد معنا بودند. در آن سال‌ها

اما به تاریخ ۲۶ سنبله ۱۳۸۰ خورشیدی، هفته‌نامه پیام مجاهد در صفحه اول خود نوشت:

«در سوگ خورشید گزارشی از مراسم به خاک‌سپاری مسعود عزیز پیکر مطهر سپه‌سالار بزرگ اسلام، مجاهد کبیر احمدشاه مسعود، طی مراسم مجلل و باشکوه، در زادگاهش دره پنجشیر به خاک سپرده شد.»

و در سرمقاله ۲۹ سنبله ۱۳۸۰ خورشیدی، پیام مجاهد نوشت: مسعود عزیز؛ یا قهرمان قهرمانان احمدشاه مسعود سرانجام بعد از عمری مبارزه و تلاش برای نجات کشورش، طی حمله انتحاری توسط دو تروریست عرب، به تاریخ ۱۸ سنبله ۱۳۸۰ خورشیدی به ملکوت اعلی پیوست.

او از ۴۹ سال عمرش، ۳۰ سال آن را در مبارزه آزادی‌خواهی سپری نمود که از آن میان، ده سال در برابر قشون سرخ اتحاد شوروی، چهار سال در مقابل رژیم کمونیستی وابسته به شوروی و ده سال پسین را در برابر پاکستان، تروریستان بین‌المللی و گروه مزدور طالبان، پشت سر گذاشت.»

به تاریخ ۲۶ سنبله وقتی صبحگاه در موتر داتسن با حفیظ منصور و عظیم آقا طرف کمیته فرهنگی می‌رفتیم، منصور در جواب عظیم آقا کارمند پیام مجاهد که در حال رانندگی بود، چیزی گفت و هر دو هق هق گریه کردند، من نیز با دیدن این صحنه اشک‌هایم جاری شد و آنگاه دانستم که ما بزرگ‌ترین پشتوانه معنوی و حامی روزهای دشوار زنده‌گی را که یگانه امید و مدافع مردم افغانستان بود، از دست داده‌ایم.

لحظات بسیار سخت و اندوهناک بود، یاس و ناامیدی تمام مردم را فرا گرفته بود، هیچ‌کس وضعیت آینده را پیش‌بینی کرده نمی‌توانست.

با انتشار خبر شهادت مسعود بزرگ، از طریق رادیوها و هفته‌نامه پیام مجاهد، مردم جوقة‌جوقه از ولایات هم‌جوار پنجشیر، با پای پیاده به دره پنجشیر سرازیر شدند. ساعت ۱۰ صبح دو چرخبال، جنازه آمرصاحب را آوردند، ابتدا جنازه را به خانه‌اش نزد زن و فرزندان بردند و بعد جنازه آمرصاحب در بین مردم توسط نظامیان آورده شد. غریو سهمنانکی از میان جمعیت بلند شد. خبرنگاران داخلی و خارجی در جاهای بلند و درختان نزدیک جهت گرفتن تصویر و عکس بالا شده بودند. نماز جنازه توسط استاد برهان‌الدین ربانی خوانده شد و بعد فاصله ۴۵ دقیقه از این ساحه دورتر، یعنی در تپه سرریجه جسد مطهر آمرصاحب انتقال یافت و تا ساعت یک بعد از چاشت، احمدشاه مسعود شخصیت بلندآوازه و خوشنام تاریخ مبارزات آزادی‌بخش افغانستان، دفن گردید.

انا لله و انا الیه راجعون!

و می‌گفتیم خداوند تار مویش را کم نکند.

من که در جریان روز تلاش‌های زیادی برای یافتن حقیقت موضوع کرده بودم، در پایان به شنیده‌گی‌هایم مطمئن نبودم، در دلم گفتم حال به خاله مادرم چه بگویم. سرانجام گفتم: خاله بی‌بی آمرصاحب شکر خوب است، کمی سطحی زخمی شده، جور می‌شود بخیر، من امروز با فهیم خان گپ زدم، او گفت تا دو سه روز دیگر با رسانه‌ها صحبت می‌کند.

خاله بی‌بی در جوابم گفت: خداوند زبان‌ت را نیک بسازد، امروز از صبح تا حال نه نان و نه آب به ذهن زده ام، این قدر گپ... این قدر گپ در قریه بود که خدا می‌داند. خیر بینی که دل ما را جمع کردی.

حادثه زخمی شدن آمرصاحب در سراسر دنیا مانند انفجار پخش شد و مردم شوکه شدند، همه به رادیوهای معتبر جهانی گوش می‌دادند. من که کمتر به اخبار رادیوها گوش می‌دادم، به‌شدت پیگیر خبرهای رادیویی شدم: سرخط خبرهای رادیوهای دنیا را خبر شهادت و یا زخمی شدن آمرصاحب به خود اختصاص داده بود. صبح وقت به کمیته فرهنگی رفتم، آن‌جا نیز اخبار دقیقی وجود نداشت. وقتی به قریه بازمی‌گشتم، همه سر راهم سبز شده می‌پرسیدند که آمرصاحب چگونه است، احوال تازه چه است، امروز رادیوها ما را قریب بود دیوانه کنند!

در همین روز، رادیوها خبر اصابت هواپیماهای مسافربری به برج‌های تجارت جهانی در امریکا را به نشر رساندند. واقعا گیج شده بودم، نمی‌دانستم که در جهان چه واقع شده است. با شنیدن این خبرها فکر کردم حواس خود را از دست داده‌ام.

از حاجی عبدالرزاق یک‌تن از خویشاوندان پرسیدم که گپ چه است، ذهن من به کلی منگ شده است. او گفت، تروریستان به برج‌های تجارت جهانی حمله کرده‌اند، هزاران نفر در این حادثه کشته شده و برج‌ها نیز کاملاً ویران شده‌اند.

در گیرودار این حوادث و اخبار، بازهم گوش ما منتظر شنیدن خبر موثقی از آمرصاحب بود.

**در سوگ خورشید**

هنوز ما احوال دقیقی از وضعیت آمرصاحب نداشتیم، عبدالحفیظ منصور مدیر مسوول هفته‌نامه نوشت:

«انت به ناز طیبیان نیازمند میاد!

مسعود عزیز؛ خدا نگهدار!

۲۲ سنبله ۱۳۸۰ خورشیدی، با گذشت ۴ روز از انفجار انتحاری در خواجه بهاء‌الدین ولایت تخار، وضعیت جسمانی احمدشاه مسعود، فرمانده کل مجاهدین رو به بهبود است.

قرار تازه‌ترین اطلاع، عملیات مقدماتی روی جراحات‌های وارده به ناحیه دست و پای وی تکمیل شده و جهت تلاوی بیشتر به کشور دیگری منتقل شده است.»

صدوقیض بود.

کمیته فرهنگی به من وظیفه داد که به مخابره سرریجه رفته و موضوع زخمی شدن آمرصاحب را تعقیب کنم. از مرکز ۲۵ ابتدا به عبدالله لغمانی و بعد به قسیم فهیم وصل شدم و خود را معرفی کردم و پرسیدم که آمرصاحب در چه وضعیت است؟

فهیم خان نورمال گزارش چگونه‌گی وضعیت آمرصاحب را به من توضیح داد و گفت: زخم‌های آمرصاحب سطحی است و به‌زودی با رسانه‌ها گپ خواهد زد.

من به فهیم خان گفتم: خبرهای مایوس‌کننده در مورد آمرصاحب شنیده می‌شود. اگر آمرصاحب یک کلمه هم صحبت کند، دل مردم جمع می‌شود.

فهیم خان گفت: برادر عزیز، من می‌گویم که آمرصاحب زخمی است و شما شله هستید که گپ بزنند. زیاد اصرار نکنید، به زودی و ان‌شاءالله بهبودی که یافت، باز گپ می‌زنند!

من در تلاش پیدا کردن حقایق بودم و شنیدم که جنازه مسوول نماینده‌گی وزارت خارجه، آقای عاصم سهیل از خواجه بهاء‌الدین به قریه‌شان واقع نولج آورد ه شده و دفن می‌شود.

به منطقه نولج پنجشیر رفتم، آن‌جا تعدادی غمناک و گرفته در حال دعا خواندن بالای جنازه بودند. جنازه تمام شد و بعد از دفن امان‌الله طیب و داوود نعیمی را در آن‌جا دیدم، پرسیدم که از آمرصاحب چه احوال است. نعیمی با خون‌سردی جواب داد که آمرصاحب خوب بود و در حادثه مذکور عاصم سهیل مسوول نماینده‌گی وزارت خارجه کشته شده، مسعود خلیلی و فهیم دشتی زخم برداشته‌اند.

احوال دقیق نیافتم، شام شد و جانب خانه رفتم. خانه‌ام که یک اتاق بیش نبود، قفل بود، اولادهایم کابل رفته بودند. در تاریکی شب متوجه شدم که در دم دروازه‌ام کسی خوابیده است، پیش رفتم و دقت کردم، دیدم پیره‌زنی روی به خاک افتیده. وارخطا شدم و گفتم «خیرت است؟» دیدم خاله مادرم است، پرسیدم خاله بی‌بی چی می‌کنی؟

سر خود را از خاک بالا کرد و گفت: «آمدی بچیم، مه منتظر تو بودم، همو بچه [آمرصاحب] چطور است، خاک ده دهنم مردم می‌گویند زخمی است، خدا نخواستنه باشد، دشمن‌هایش زخمی شوند.»

خاله بی‌بی در ادامه گفت: من آمر را زیاد دوست دارم، آمر پشت و پناه ما بود، با آمر به دشت‌ها رفتیم، به کوه‌ها رفتیم، بی‌نایی و بی‌آبی و بی‌خوابی‌ها را دیدیم، بمبارد شدیم؛ بسیار زحمت‌ها را با ای بچه ما دیدیم، بسیار دوستش دارم. تمام اولادها و زنده‌گی‌ام یک طرف و دوستی مسعود دیگر طرف است!

بچیم تو خود در «کان گپ» استی، اخبار می‌کشی، راست بگو که آمر را چی شده، چه خاک بر سر ما شد، همه مشقت‌ها و زحمت‌ها را به خاطر همی آدم طاقت کردیم

**مسعود چگونه به...**

این حرکات غیرمعمول دو عرب سوالاتی در ذهنش ایجاد کرده بود و از مقامات بالایی خواستار اجازه تفتیش از این دو عرب گردید، ولی این حرکات غیرعادی آنها از طرف مقامات امنیتی، به ساده‌گی این دو عرب حمل گردید و اجازه بازرسی به آن‌ها داده نشد.»

**وقوع حادثه و غم مردم**

به تاریخ ۱۷ سنبله، ما با چرخبال جبهه مقاومت، به پنجشیر رسیدیم و فردای آن روز وظیفه رفتن و بعد به خانه برگشتم. شب‌ها دیگر مضمونی نبود، گاهی پیش از شنیدن اخبار رادیوها به خواب می‌رفتم. در خواب بودم که بام خانه ما لرزید و این کار چندین بار تکرار شد. در قریه ما باها به هم وصل استند و از یک بام به دیگر بام رفتن کار آسانی است. فکر کردم که در بام بزها استند و به‌خاطر یافتن توت یا چیز دیگری، این طرف و آن‌طرف می‌روند. خوابیدم و صبح ملاذان بازهم بام خانه ما لرزید و از خانه بیرون شدم، دیدم مامایم عبدالرحیم عزیزپور که در مفرزه هوایی پنجشیر وظیفه داشت و همیشه اخبار رادیوها را تعقیب می‌کرد، به من اشاره کرد که به بام خانه بیایم.

چهره‌اش بسیار غمگین بود، فکر کردم حتماً کدام ولایت به دست طالبان سقوط کرده است. از من پرسید: اخبار را شب شنیدی. گفتم نه، چی گپ شده ماما؟

گفت به خدا یک کار بسیار بد رخ داده، آمرصاحب زخمی شده است!

گفتم دروغ است، ما خو دیروز شام از پیشش آمدیم خیرتی بود. او گفت نی بعد از آمدن شما دیروز چاشت زخمی شده است.

جان از دست و پاهایم برآمد، پرسیدم زخمی است، گفت پلی!

گفتم در کجا و چگونه؟

گفت: توسط دو تروریست به نام خبرنگار، در خواجه بهاء‌الدین!

روحیه خود را از دست دادم، فهمیدم فاجعه خیلی عمیق است. حدس و نگرانی‌های من بی‌جا بوده، در اطراف آمرصاحب در این اواخر تدابیر امنیتی خوبی وجود نداشت.

مامایم را در سر بام رها کرده، موتر جیب که مربوط کمیته فرهنگی بود، آن را گرفته به تپه سرریجه - جایی یک بخش امنیت و مخابره عمومی و تلفون ستالیت آن‌جا بود - رفتم.

در رفتن به سوی بلندی امنیت، دو بار قریب بود که موتر از نزدم چپه شود. شاه‌نورخان یک تن از مسوولین امنیت را در آن‌جا دیدم. از موضوع پرسیدم، وی موضوع را بسیار سطحی جلوه داد. با نا باوری تمام، وقت‌تر از دیگر روزها، طرف کمیته فرهنگی - دفتر هفته‌نامه پیام مجاهد به منطقه دشتک - حرکت کردم. آن‌جا نیز اخبار





gettyimages  
Patrick Robert - Corbis

گفت‌وگو کننده: روح‌الله بهزاد

از آرزوهای دیرینه و حالم است. امرصاحب افزود که صاحب‌نظران دینی و علما باید از سراسر کشور گردهم بیایند و در پیوند به حکومت اسلامی که قرار است در کشور به میان بیاید، صحبت کنند و به توافق برسند. به نظرم این پیشنهاد منطقی‌ترین پیشنهاد در آن زمان بود. بالاخره دعا کردیم و به طرف قرارگاه خود آمدیم. دو سه روز از این جلسه سپری شده بود که بار دیگر طالبان با امرصاحب تماس گرفته بودند و گفتند که باید بار دیگر جلسه بگیریم و بنشینیم. این بار تقاضا کردند تا به چهار آسیاب بیاییم. جایی که منطقه حزب اسلامی بود. من این بار گفتم که دفعه قبل ما با وجود بسیاری مخالفت‌ها امرصاحب را نزد شما آوردیم، اما این بار باید شما هیأتی را نزد ما بفرستید. آنان یک هیأت چهار نفره را فرستادند که در میان آنان ملاغوث، رئیس عبدالواحد از بگرام، ملا بورجان به یادم هستند. آنان به مرکزی به نام امریت پنجشیر در خانه رحیم (کابل) آمدند و با امرصاحب گفت‌وگو کردند. این پروسه باربار و تا نزدیک به دو ماه دوام کرد و روابط در حال حسنه شدن بود؛ تا جایی که معاون ملا ربانی یک روز به من گفت که برایم مشوره بده. من برایش گفتم که امرصاحب آدم صادق است. او درحالی که یک نظامی است، اما در عین حال، زیاد طرفدار جنگ و کشمکش نیست، تلاش کنید اعتماد میان‌تان به وجود بیاید، اما ملا ربانی به دلیل نزدیکی‌ام با امرصاحب به من اعتماد نکرد.

آهسته‌آهسته پروسه صلح میان دو طرف برهم خورد. ملا فضل‌الرحمان از پاکستان به افغانستان آمد و با مجاهدان دیدار کرد و از آنان خواست تا با طالبان بیوندند. مولوی فضل‌الرحمان گفت که شما بخواهید نخواهید طالبان افغانستان را در کنترل خود در خواهند آورد. اگر شما با طالبان بیوندید، در حکومت آینده نقش و سهم خواهید داشت. همین مسأله سبب شد که پروسه صلحی که قرار بود به نتیجه‌ی برسد، متوقف شد و بی‌اعتمادی رخ داد.

با توجه به آنچه گفته شد، عوامل مختلفی در شکست پروسه صلح میان طالبان و احمدشاه مسعود دخیل بود، اما مهم‌ترین آن، دخالت سازمان استخبارات نظامی پاکستان بود. پاکستان فکر می‌کرد که به میان آمدن صلح میان طالبان و مجاهدان، سبب شکست اهداف این کشور در افغانستان می‌گردد. عامل داخلی این شکست، احزاب چپی که نمی‌خواستند یک حکومت اسلامی در افغانستان شکل بگیرد بودند و در طرف دیگر، شماری از تنظیم‌های جهادی با اهداف مختلف و منافع متفاوت، به ویژه حزب اسلامی که مخالفت شدیدی با حزب جمعیت و احمدشاه مسعود داشت، بود. احزاب و تنظیم‌ها هراس داشتند که اگر این پروسه به موفقیت برسد، تمام امتیازش به شهید احمدشاه مسعود و هم‌سنگران می‌رسد و آنان امتیازی به دست نخواهند آورد.

گفته می‌شود که گویا سازمان استخبارات نظامی پاکستان میانجی اصلی پروسه صلح میان مجاهدان و طالبان بود، این حرف کاملاً غلط است. اگر مداخله سازمان آی‌اس‌آی نمی‌بود، این پروسه به سرانجام می‌رسید. پاکستان تا آخر کوشش کرد تا هرگونه روند صلح در افغانستان را مختل کند. دست پاکستان وقتی به این پروسه رسید که آن را متوقف و ناکام ساخت. بسیاری هم چنان ادعا دارند که گویا طالبان در پی ترور احمدشاه مسعود بودند، این حرف به کلی غلط است. حتی به چشم سر دیدیم که در قداغ‌های تفنگ شماری از سربازان طالبان در میدان شهر تصاویر امرصاحب زده شده بود.

به طور خلاصه اگر بخواهم بگویم، احمدشاه مسعود یک شخص وطن‌دوست، جوان رشید و فرزند صادق به افغانستان بود. او بسیار شجاعانه در برابر اتحاد شوروی رزمید و هدفش استقلال افغانستان و ایجاد یک حکومت اسلامی و عدالت‌پیشه بود.

# در دیدار شهید مسعود با طالبان چه گذشت؟

هستی. این‌جا مصالح افغانستان، دین و مردم مطرح است، می‌پذیرفتی که حاضر هستیم حتی در قندهار بیایم و با شما گفت‌وگو کنیم. ما بعد از گفت‌وگو با امرصاحب، دوباره با سیف‌الرحمان، ملا ظاهر، فضل‌الرحمان و دو تن دیگر که نام‌هایشان فراموش شده است، نزد طالبان رفتیم. ملا ربانی گفت که مسعود باید به میدان شهر بیاید. با این پیام دوباره نزد امرصاحب آمدیم. با آنکه همه دوستان و هم‌سنگران امرصاحب مخالف رفتن او نزد طالبان بودند و نسبت به شخص من نیز مشکوک بودند، گویا من نیز با طالبان در تئانی هستم و می‌خواهم او را بکشم. امرصاحب علی‌رغم همه مخالفت‌ها با شجاعت و اخلاصی که نسبت به مردم و وطن داشت، عزم سفر کرد و گفت که من حاضرم قربانی بدهم.

در میدان شهر نزدیک به دویست تن از افراد نصرالله منصور به استقبال ما ایستاده بودند و تأمین امنیت می‌کردند. جلسه آغاز شد و تمام اعضای رهبری طالبان به جز ملا محمد عمر، آنجا حضور داشتند. مقدمه جلسه را من آغاز کردم و حرف‌هایم بیشتر ارزشی و اخلاقی بود. ملا ربانی، معاون ملا محمد عمر در این میان گفت که ما جهاد کردیم، شهید دادیم و در اثر جهاد ما، مردم از هم متفرق شدند، وطن ویران شد و مردم افغانستان در رنج و کشتن هم‌دیگر مصروف شدند؛ ما می‌خواهیم در افغانستان شریعت تطبیق شود و به بی‌نظمی‌ها نقطه پایان گذاشته شود.

بعد از این‌که سخنان ملا ربانی تمام شد، امرصاحب به سخنرانی آغاز کرد. او گفت که تطبیق شریعت، آرامش افغانستان، تأمین عدالت و حفظ استقلال کشور

مولوی نبی حزب حرکت اسلامی و از فرماندهان فعلی طالبان و فضل‌الرحمان از ده‌سبز کابل، معاون مولوی شفیع‌الله و چند تن دیگر حضور داشتند که من آنان را نمی‌شناختم. چند لحظه بعد امرصاحب وارد اتاق شد و با اشاره به سوی حاضران گفت که این‌ها دوستان ما و دوستان طالبان هستند و از طرف طالبان آمده و پیام صلح آورده اند. مسعود گفت که ما باید با طالبان صلح کنیم تا افغانستان آرام شود، سال‌ها تنظیم‌ها با هم‌دیگر جنگ کردند و این کار نتیجه‌اش جز ویرانی کشور، چیز دیگری به دنبال نداشت. امرصاحب از من خواست تا به نماینده‌گی از او نزد طالبان بروم. من عذر خواستم، اما امرصاحب نپذیرفت و گفت که خودت باید این پروسه را به پیش ببری.

جمعی که در اتاق حضور داشتیم، رفتیم به میدان شهر نزد طالبان، چون سیف‌الرحمان و مولوی ظاهر فرماندهان برحال طالبان بودند، از این بابت دلم‌مان جمع بود که آسیبی به ما نخواهد رسید. وقتی رسیدیم، در جلسه تمام اعضای رهبری طالبان به جز ملا محمد عمر، حضور داشتند. ملا ربانی، ملا محمد غوث و بسیاری دیگران. ملا ربانی در این جلسه به ما گفت که اعضای رهبری می‌خواهند تا با احمدشاه مسعود به صورت مستقیم گفت‌وگو کنند؛ ما گفتیم که در مورد محل و مکان ملاقات ملاحظه داریم و این‌که این گفت‌وگو در کجا صورت بگیرد. آنان حاضر به آمدن به حوزه نفوذ احمدشاه مسعود نشدند و ما همین‌طور آمدیم نزد امرصاحب. جریان را به امرصاحب قصه کردم. امرصاحب برایم گفت که تو کمی بی‌جرات

**اشاره: دیدار شهید احمدشاه مسعود، قهرمان ملی افغانستان با طالبان در میدان شهر، یکی از مهم‌ترین اتفاقات در تاریخ معاصر افغانستان به حساب می‌آید. این دیدار در محافل سیاسی-تاریخی افغانستان همیشه بحث‌برانگیز بوده و موجب شده است تا تفسیرهای متفاوتی از این دیدار ارائه گردد. آنچه را در ذیل می‌خوانید، مصاحبه‌ی است با یکی از شخصیت‌های جهادی که در دیدار طالبان و قهرمان ملی کشور در میدان شهر حضور مستقیم داشته و از گواهان اصلی این دیدار به شمار می‌رود. گفتنی است که نام این شخصیت جهادی بنابر درخواست خودش در این مصاحبه پوشیده می‌ماند.**

## شرح ماجرا

یک روز از تفریح ما سپری نشده بود که از سوی باشندگان محل‌مان برایم یک خط داده شد. این خط از سوی امرصاحب برایم آمده بود و در آن نوشته شده بود که هرچه زودتر نزد من بیایم. بی‌درنگ همه چیز را ترک گفته و به یکی از اردگاه‌های مجاهدان در منطقه ۳۱۵ کابل آمدم. آنجا قرارگاه تورن لطیف، یکی از ارتشیان دولت بود. در آنجا مولوی ظاهر، امام مسجد وزیر محمد اکبر خان با سابقه حرکت اسلامی، سیف‌الرحمان منصور، پسر نصرالله منصور، سابق معاون



زمانی که طالبان ظهور کردند، جان ما در خطر بود، زیرا طالبان تصمیم داشتند که من و خانواده‌ام را ترور کنند؛ اما امرصاحب شهید به ما خیر فرستاد که متوجه خود باشید، طالبان تصمیم دارند شما را از بین ببرند. خود امرصاحب به سید اسحاق گیلانی (شوهر بانو گیلانی) تلفن کرد و گفت که متوجه خود و خانواده باشید که طالبان قصد کشتن شما را دارند، او یک مرد واقعی بود.

چون احمدشاه مسعود مرد آزادی‌خواه بود، ترورش کردند و اگر کسی از این حقیقت انکار می‌کند،

## فنانه گیلانی یکی از فعالان دوران جهاد و مقاومت و فعال حقوق زنان:

### استقلال و آزادی افغانستان برای شهید مسعود خط سرخ بود

او خود را متعلق به یک قوم و یک ولایت نمی‌دانست، ملی فکر می‌کرد، ملی عمل می‌کرد و صلح و امنیت افغانستان برایش بسیار ارزش‌مند بود، یک شخص واقعاً وطن‌پرست بود.

شهید مسعود استقلال افغانستان را با هیچ‌کسی و هیچ چیزی معامله نکرد، استقلال و آزادی افغانستان برای مسعود خط سرخ بود.

امروز هیچ‌کسی از صداقت و راستی و وطن‌پرستی احمدشاه مسعود انکار کرده نمی‌تواند، اما فرزندان خلقی‌ها و پرچمی‌ها که امروز بزرگ و به کمک خارجی‌ها صاحب رسانه‌های شخصی شده‌اند و از طریق آن به آدرس جهاد توهین می‌کنند با این اقدام شان می‌خواهند انتقام پدرشان را از مجاهدین بگیرند. امروز هر کس و ناکس صاحب تلویزیون شده و از آن آدرس به مجاهدین توهین کرده و مجاهدین را جنگ‌سالار خطاب می‌کنند، باید جلو این گونه اشخاص گرفته شود، زیرا از خیرات سر شهدا و مجاهدین افغانستان است که امروز زنده هستند و دموکراسی و حرفی برای گفتن داریم.

قیمتی بود، از زمان جهاد تا روز شهادتش در وطن بود و استقلال افغانستان را با هیچ چیزی معامله نکرد و برای هیچ‌کسی اجازه نداد تا با استقلال و آزادی افغانستان معامله کند.

شهید مسعود به تحصیل زنان ارزش قایل بود و آموزش زنان برایش مهم بود، اما در آن زمان شرایط گونه دیگری بود، کمتر زمینه تحصیل برای زنان فراهم بود و حتا مردان از تحصیل محروم بودند، چون زمان حاکمیت طالبان بود و وضعیت کشور بسیار بحرانی بود.

امرصاحب شهید در سنگر با نظم و دسپلین پیش می‌رفت و تاکتیک‌های نظامی را بسیار خوب بلد بود و یکی دیگر از ویژه‌گی‌های او این بود که توانایی دورهم جمع کردن فرماندانشان از اقوام مختلف را داشت، چیزی که هیچ فرماندهان و رهبر دیگر نداشته و ندارند.

بدون شک عقده‌های شخصی و قومی دارد و هنوز که هنوز است عقده‌های قومی و تنظیمی خود را دامن می‌زنند، امروز کسانی هستند که ۶۰، ۷۰ ساله شده‌اند، اما از گذشته بد خود پند نمی‌گیرند و به فکر تفرقه انداختن هستند.

شهید مسعود مردی بود که برای آزادی و استقلال افغانستان برنامه داشت، آدم با نظم و دسپلین بود و سنگرهایش همیشه منظم بود، او صاحب برنامه بود و همیشه با برنامه پیش می‌رفت و در تاکتیک‌های نظامی بی‌نظیر بود.

شهید مسعود این توانایی را داشت تا تمام اقوام افغانستان را دور خود جمع کند و همیشه به این تاکید داشت که مربوط به یک قوم و یک ولایت نیست، شخص ملی‌گرا بود و هدفش خدمت به افغانستان و مردم افغانستان بود.

برای شهید مسعود استقلال افغانستان با ارزش و



# مسعود در انتظار مردم

## ضیا حافظی



### آیا ترحم با حکمتیار جفا در حق مردم نبود؟

با دریغ؛ کشور فدای جوان مردی مسعود و نامردمی حکمتیار گردید. مسعود شهید، مردانه و با شرف زیست و در پای خصلت‌های عیاری‌اش جان سپرد. این باشد جای خودش و حرمت بی‌کران من به مسعود محفوظ سر جایش. اما از نگاه اصل مروج سیاسی دوران جنگ، بگش تا کشته نشوی بگذریم... از نگاه اصل آینده‌نگری و دفع مضرت. در مورد آزموده‌ها گفته اند، مکروب‌کشی صواب است تا حق حیات‌بخشی به آن موجود مضر و مفسد. امروز، حکمتیار با همه جرم و جنایت و مزدوری بیگانه در پس پیری اصلاح نشده و در پی ادامه نفاق و دربه‌دبری مردم است، پس، سوالی مطرح است. از سقوط کابل و رفتن حکمتیار به مناطق تحت تسلط مسعود و استاد ربانی بهتر نبود در یک محاکمه علانیه با حکمتیار تصفیه حساب می‌شد؟ نتیجه معلوم و معدوم بود. برعکس تا جایی شنیده‌گی‌ها، مسعود شهید، بر حفظ جان حکمتیار تأکید داشته و نابودی او را نا جوان‌مردی گفته بود. البته از دید جوان‌مردی و عیاری، شاید کار ثواب بود. در نتیجه استاد ربانی او را تا بدخشان بدرقه کرده و به ازگو، محل طرفدارانش رسانید. اما به مجرد رسیدن پای حکمتیار به ایران، ادعا کرد که «مسعود قصد هلاکت او را داشت، اما موفق نشد». حال زمان زیاد از آن قصه‌ها گذشته، حکمتیار از برکت بزرگی مسعود یا به قولی بعضی‌ها از اثر همدردی ایدئولوژیک او زنده است و سرپال کثیف جنایات ادامه دارد. آیا در حق مردم جفا شده یا در حق حکمتیار؟

## شفیق الله شفیق



به خداوند سوگند حتی اگر به اندازه کلاه هم جایی ماندن در این سرزمین را داشته باشم، می‌مانم و مقاومت می‌کنم. این جمله‌ی است احمدشاه مسعود برای نماینده وزارت خارجه آمریکا در زمانی ابراز کرد که شهرهای افغانستان پی هم به دست طالبان سقوط می‌کرد. بایست اذعان کرد که شهرت و محبوبیت امر مسعود نیز محصول آزاداندیشی و رفتارهای انقلابی او است که در شجاعت و دلیری رقیبی نداشت. اگرچه امروز او در میان هم‌سنگران زنده نیست؛ ولی من فکر می‌کنم اگر او زنده می‌ماند، به احتمال بسیار زیاد حضور امریکایی‌ها و ناتو را در افغانستان بر نمی‌تابید. در آن‌صورت، ممکن بود شماری از هم‌سنگران او را در تقابل با امریکا همراهی نکنند و اگر زیر سقف نظام وابسته به غرب مثل سایرین مأمور می‌شد، حالا میان او و کسانی که از نام و جایگاه او مشروعیت می‌گیرند، فرقی نمی‌ماند. به هر روی، خداوند او را دوست داشت، به او تنها عزت یک انسان قهرمان و سربلند را داد که هیچ‌گاه غرور و شخصیت‌اش نشکست و به هیچ جریانی تسلیم نشد و به هیچ خارجی و بیرونی سر تعظیم فرود نیاورد و مدح نکرد. از همین روی است که برای آن جایگاه شامخ و سیاست‌های تحقیرآمیز و توهین‌آمیز امریکا در افغانستان هیچ میانه‌یی نمی‌توان پیدا کرد.

### روح شاد قهرمان!

## احمد کاوان



### الگوی احمدشاه مسعود

انتخاب الگوهای رفتاری یکی از راه‌های اساسی و مهم در شکل‌دهی شخصیت آدم‌ها است که بی‌شک نقش و اثرگذاری آن دست کمی از سایر عامل‌های دیگر شکل‌دهنده «شخصیت» ندارد. از این‌رو، دست یافتن به شناخت دقیق و همه‌جانبه درباره انسان‌های بزرگ بدون توجه به این عامل ممکن و میسر نیست. احمدشاه مسعود، شخصیت تاریخ‌ساز و بسیار بحث‌برانگیز معاصر وقتی در بجزوه کث‌و‌گیرهای ایدئولوژیک جناح‌های چپ و راست و مبارزات دانشگاهی افتاد، هنوز جوانی ناپخته و ناشناخته بود که با شهید مهندس حبیب‌الرحمن، سر هسته جوانان نهضت اسلامی آشنایی پیدا کرد. این آشنایی عادی نبود و از آنجا که این آشنایی تأثیر غیر قابل انکاری بر مسعود گذاشت، بایستی آن را نقطه عطف و قابل توجهی در زنده‌گی او دانست.

به روایت صالح محمد ریگستانی: «امر صاحب تا که من یادم است، تحت تأثیر هیچ شخصیتی به اندازه حبیب‌الرحمن نبوده است. امر صاحب هر وقت که فرصتی پیدا می‌شد، از او یاد می‌کرد. بحث از تقوا و پرهیزگاری می‌آمد، انجینیر حبیب‌الرحمن، بحث از عقلایت و خردمندی در مبارزه می‌آمد. انجینیر حبیب‌الرحمن، بحث از قدرت تحلیل و تجزیه اوضاع می‌آمد، انجینیر حبیب‌الرحمن. انجینیر حبیب‌الرحمن نمی‌گفت، «مبارک»، «استاد!». مبارک چنین گفت و مبارک چنان»

شاید احمدشاه مسعود، کسان دیگر را نیز به حیث الگوهای خود برگزیده باشد، مثل استاد برهان‌الدین ربانی، پیشوای جمعیت اسلامی، شخصیتی که به اعتدال‌گرایی و تسامح در زنده‌گی سیاسی شهرت دارد، اما هیچ یکی به اندازه حبیب‌الرحمن، بر او اثرگذار نبوده است. هرچند که مبانی فکری و دیدگاه دینی انجینیر حبیب‌الرحمن امروزه محل بحث‌های فراوانی است که این‌جا نمی‌توان به شرح بیشتر آن پرداخت، اما قدر مسلم این است که الگو قرار دادن حبیب‌الرحمن، برای احمدشاه مسعود واجد خوبی‌ها و نیکی‌های فراوانی بوده است. حتی شاید نتوان تعریفی از شخصیت مسعود را بدون توجه به ویژه‌گی‌های شخصیتی حبیب‌الرحمن ارایه کرد.



## عبدالشهید ثاقب



افراطیت، هیولای رویین تن نیست که با آن نتوان مبارزه کرد. در مبارزه علیه افراطیت فقط فقه و کلام امام ابوحنیفه و شمشیر مسعود نیاز است.

امام ابوحنیفه در سال ۱۵۰ هجری قمری چشم از جهان بست و مسعود هفده سال قبل توسط خوارج قرن ترور شد. جای امام ابوحنیفه و مسعود امروزه در عصر پراشوب ما خالی است، اما اگر بر بنیاد کلام حنفی و شیوه‌های مبارزاتی مسعود، مانیفیستی برای مقاومت بنویسیم و مبارزه را در دو جبهه سرد و گرم، فرهنگی و نظامی، علیه افراطیت آغاز کنیم، تخم تکفیر از جامعه ما برچیده خواهد شد.

اگر امروزه افغانستان جولانگاهی برای ارباب و وحشت‌آفرینی تروریسم شده است، اشکال کار این است که نه ملاحضات ما اعتقادات کلامی حنفی دارند و نه سیاسیون ما اراده سیاسی و قاطعیت قهرمان ملی کشور را در مبارزه علیه طالب و داعش. نگاشتن مانیفیست مقاومت بر اساس اندیشه‌های کلامی امام ابوحنیفه و روش مبارزاتی شهید احمدشاه مسعود وظیفه نسل ما است. بدون برگشت به این دو، در این میدان محکوم به شکست هستیم!

## عمر محمدی



قهرمان ملی کشور جان‌اش را فدای باورهای‌اش کرد. شهید احمدشاه مسعود شخصیت چند بُعدی بود. آمرصاحب شهید در پهلوی مبارزات نظامی‌اش چه در دوران جهاد علیه متجاوزان و اشغال‌گران شوروی؛ و چه در دوران مقاومت در برابر تروریسم بین‌المللی؛ در بخش‌های سیاسی، فرهنگی و رسانه‌ها نیز توجه قابل ملاحظه‌یی داشت. احترام به آزادی بیان و رسانه‌ها یکی از دلایل محکم برای باورمندی مسعود به ارزش‌های دموکراتیک بود، آن‌هم در زمانی که فضای جنگی سرخ همه‌جا را فرا گرفته بود.

شهید احمدشاه مسعود در مستندسازی جهاد و مقاومت نقش مهمی را بازی کرد. قهرمان ملی در پهلوی مبارزات نظامی‌اش، برای مستندسازی حقانیت خود نیز تلاش می‌کرد و برای نسل‌های آینده اطلاعات و مستندات را از خود به جا ماند که این نسل و نسل‌های آینده، حقانیت او را می‌توانند از نوشته‌ها و نوارهای تصویری رسانه‌های ملی و بین‌المللی درک کنند. شهید احمدشاه مسعود، قهرمان ملی افغانستان، به قیمت جان‌ش به باورهای‌اش ارزش قایل بود و حتی برای باورهای‌اش جان‌اش را نیز فدا کرد. روحش شاد و یادش گرامی باد!

## کلیم الله همسخن



چرا مسعود قهرمان ملی است؟ هرکسی را کنار مسعود ایستاد کنید، قدش کوتاهی می‌کند؛

پس از سخنرانی‌های اشرف غنی احمدزی در بندر آقینه و قصر دارالامان که امان‌الله خان (شاه پشین) را مکرر قهرمان ملی عنوان کرد، شاهد موافقت و مخالفت‌هایی اندرباب این‌که چه کسی قهرمان ملی است و چه کسی نیست؛ بوده‌ایم. غنی احمدزی امان‌الله خان را احتمالاً به سه دلیل قهرمان ملی عنوان می‌کند. یکم: برای انحراف افکار عمومی و تنش‌زایی، تا بتواند خودش را از انتقادات مردم به ساحت امن پناه دهد- بحث پشتون و تاجیک. دوم: تصغیر مسعود بزرگ. سوم: این‌که شاید به راستی گمان می‌کند امان‌الله قهرمان ملی است. به هر دلیلی که باشد، غنی اشتباه می‌کند و امان‌الله قهرمان ملی شده نمی‌تواند.

در حاشیه و طوالت بحث غنی، شماری فرمانده را تک‌قهرمان، شماری امان‌الله خان و فرمانده مسعود (هر دو) را قهرمان ملی، شماری هیچ کدام را قبول ندارند. می‌گویند وقتی ملتی شکل نگرفته باشد، قهرمان ملی هم وجود ندارد. در کلیت این همه دیدگاه‌های ضد و نقیض برای بحث «چون ملت نشده‌ایم، قهرمان ملی نداریم» جالب توجه است. من با این گروه طرف هستم و استدلال می‌کنم.

«ما در داوری‌ها، داوری بر سر بودن و نبودن چیزی، شی، شخصی... دو نوع «هدف» (آبجکتیف) داریم؛ درجه یک و درجه دو. برای هدف درجه یک نیاز به دلیل داریم، مثلاً: این کاخ سپیدار است و آن قصر ریاست‌جمهوری. برای اثبات هدف درجه دم، نیاز به رأی‌زنی و تحقیق داریم. مثلاً: آب چشمه یخ است. می‌تواند یخ باشد، می‌تواند گرم باشد»، اما، مسعود چرا قهرمان ملی است؟

یکم: در زمان جهاد مردم افغانستان، مسعود درخشان‌ترین چریک و فرمانده شهیر علیه روس‌ها و رژیم‌های دست‌نشانده روسی است. جنرالان روسی خود به تسخیرناپذیری سنگرهای مسعود معترف اند و او (مسعود) را کاکه‌ترین دشمن می‌دانند.

دوم: پس از ظهور طالبان، اکثریت مطلق رهبران جهادی و فرماندهان تنظیم‌ها رو به فرار نهادند و یا هم با طالب هم‌دست شدند؛ مگر فرمانده مسعود و استاد ربانی شهید رهبری دولت مجاهدان. چه کسی می‌تواند ادعا کند که اگر فرمانده مسعود مقاومت نمی‌کرد و رهبران تسلیمی و فراری را از هر گوشه و پیشه جمع نمی‌کرد، مقاومت ملی علیه القاعده و طالب شکل می‌گرفت؟ استاد سیاف، حاجی قدیر، استاد خلیلی، محقق، جنرال دوستم، سید حسین انوری و دیگر رهبران و فرماندهان همه، قیادت مسعود را پذیرفتند و به فرماندهی او مقاومت کردند. البته، آقای غنی با رقیفان‌ش آن زمان برای طالبان در غرب لابی‌گری می‌کردند.

سوم: در لویه جرگه، نماینده‌گان تمام اقوام به شمول قهرمانان قومی، پذیرفتند که مسعود قهرمان ملی است و هجدهم سنله را به نام هفته شهید و سالروز قهرمان ملی وارد تقویم کردند.

چهارم: در تمام جهان اگر حرفی و حدیثی از مبارزه علیه القاعده و طالب و تروریسم به میان آید، فقط یک سمبل ایستاده‌گی در ذهن آگاهان جهان تداعی می‌شود که او مسعود است، دیگر قهرمان و بابایی و کاکایی را کسی به رسمیت نمی‌شناسد.

به هر انجم، مردیکی در برابر اشغال روسی و تانک‌هایش ایستاده شد، در برابر القاعده و طالب که حمایت معنوی امریکا، پشتیبانی مالی قدرت‌های نفت‌خوار عرب و نظامی پاکستان را داشت، مقاومت کرد و برای یک لحظه هم در فکر فرار و تسلیم نبود؛ بی‌هیچ شکی قهرمان ملی است. حالا می‌پذیریم که این کشور قومی است و هر قومی ارزش‌های خودش را دارد، اما یک نمونه از میان تمام قهرمانان قومی این کشور بیایید که همانند مسعود در دو رویداد مهم تاریخی (اشغال روسی و اشغال طالب و القاعده) یک گام به عقب نرفته باشد؛ بنابر این، من به ارزش‌ها و شخصیت‌های تمام اقوام این سرزمین حرمت دارم و شکرهای‌شان را می‌ستایم؛ ولی هر آدمی را که در کنار مسعود تاجیک ایستاد کنید، قدش کوتاهی می‌کند، به شمول امان‌الله خان و هر خان و خان‌زاده دیگری.

## مهران موحد



تجربه حکومت‌داری چهارساله کابل به مسعود این نکته را آموخته بود که بدون مشارکت واقعی اقوام مختلف در قدرت سیاسی، تأمین صلح و ثبات دایمی در افغانستان، کاری است دشوار. با این‌همه، او سیاست‌مداری اقتدارگرا بود و دوست داشت به عنوان «توزیع‌کننده قدرت» عمل کند و هرگز حاضر نبود این نقش را به آسانی از کف بدهد؛ نقشی که جانشینانش پس از مرگ او به رایگان به دیگران واگذارش کردند.



# احمدشاه مسعود سیاستمدار با ثبات، با اخلاق و اندیشه بود

## پرس‌و‌شنیدی با حسین سعید از یاران قهرمان ملی کشور

گفت‌وگو کننده: هارون مجیدی



**اشاره: محمد حسین سعید از نظامیان فرهنگ‌افغانستان است که از سال‌های شروع جهاد هم‌دوش دیگر مجاهدان رزمیده است. خاطرات بی‌شماری از شهید احمدشاه مسعود و دوره جهاد و مقاومت ملی مردم افغانستان دارد. بخشی از خاطراتش پیش از این از طریق روزنامه ماندگار و شبکه‌های اجتماعی به نشر رسیده است. برای دانستن فعالیت‌هایش در جبهه مقاومت و خاطراتش، پرس‌و‌شنیدی انجام داده‌ایم که می‌خوانید.**

**\* در آغاز گفت‌وگو اگر از زنده‌گی خودتان بگویید، در کجا و چه زمانی به دنیا آمدید و در چه رشته‌ی درس خوانده اید؟**  
نامم محمد حسین و نام خانوادگی‌ام سعید است. در سال ۱۳۴۳ در بازارک پنجشیر به دنیا آمدم. تا صنف دهم در لیسه بازارک درس خواندم و پنج ماه پس از تجاوز شوروی در سال ۱۳۵۹ به جبهه پنجشیر پیوستم. شهادت‌نامه فراغت از صنف ۱۲ را از لیسه مجاهدیه به دست آوردم، اما اشتیاق به اكمال تحصیل هم‌چنان در من باقی مانده بود تا این‌که در زمان حکومت مجاهدان دانشگاه کابل بازگشایی شد. شامل دانشکده حقوق دانشگاه کابل گردیدم و بعد از سقوط کابل به دست طالبان، به مأموریت رسمی در تاجیکستان توظیف گردیدم. در آنجا در دانشگاه ملی دولتی تاجیکستان، تحصیلات خود را تا اخذ دیپلوم ماستری ادامه دادم و اکنون نیز عنوانجوی (کاندیدای دکترا) در رشته حقوق اکادمی علوم تاجیکستان می‌باشم.

**\* از نخستین آشنایی و دیدارتان با شهید احمدشاه مسعود بگویید و این‌که قهرمان ملی افغانستان را در نخستین دیدار چگونه یافتید؟**

نخستین دیدار من با احمدشاه مسعود در تابستان سال ۱۳۵۹ خورشیدی، در پی نوشتن مقاله‌ی بود که برای پیام مجاهد فرستادم که در آن وقت مسوول آن انجینر اسحق بود. اگر چه آن مقاله اقبال چاپ نیافت، اما این اقبال را نصیب من کرد که آمرصاحب مرا به حضور خواست و مورد تشویق قرار داد. در نخستین دیدار او را دوست و رفیق یافتم. با وجود آنکه از من بیشتر از ده سال بزرگ‌تر بود، نسبت به او بیشتر احساس یک دوست را داشتم، تا رابطه یک مادون با یک رییس و فرمانده را. این از صفات عجیب او بود که هر کس فکر می‌کرد با او رفاقت خاص دارد. این برداشت، به معنای ساده‌لوحی طرف مقابل نبود؛ بلکه خداوند واقعاً برای او ظرفیت بی‌انتهای محبت و رفاقت عطا کرده بود.

**\* در چه بخش‌های با جبهه و شهید احمدشاه مسعود هم‌کار بوده اید؟**  
چنانکه یادآور شدم، رابطه ما با نوشتن یک مقاله به هفته‌نامه پیام مجاهد آغاز شد. مدتی را نزد داکتر عبدالحی الهی درس فلسفه اسلامی و تفسیر آیات جهاد خواندیم و در یک گروه فرهنگی تازه تأسیس جبهه به نام «جهاد دعوت» توظیف شدم و ضمن آن، به یک گروه تبلیغی پیوستم که در رأس آن، حاجی صدیق متایی بود و در ترکیب آن یحیی مسعود برادر آمرصاحب، معین‌الدین سنگری، شاعر، جانگل خان، حشم سعد و دیگران بودند. ما پنجشیر را تا شمالی با تبلیغ و دعوت قریه‌به‌قریه گشتیم. سال ۱۳۶۰ خورشیدی، جبهه پنجشیر صاحب یک رادیو شد و من در آن رادیو گوینده‌گی می‌کردم که برنامه‌های آن را بیشتر انجینر

**\* چرا خاطراتان را در کتابی چاپ نکردید؟**

خاطرات من در زمان اتفاق افتادن‌شان جزء حوادث و واقعات روزمره و عادی به نظر می‌آمدند و هم‌سان و شاید تکرار خاطرات دیگران اند. به نظر من، خاطرات وقتی اهمیت پیدا می‌کنند که ما از آن زمان و حوادث دورتر شویم و در مقایسه به زمان دیگر، آن را مرور و بررسی کنیم. راستش استقبال نسل‌های بعدی که شاهد آن اتفاقات نبودند، مرا به نوشتن تشویق کرد و امیدوارم با تکمیل این مجموعه، به چاپ آن توفیق بیابم.

**\* پیام‌تان برای جوانانی که در پی شناخت درست از کارنامه و فکر قهرمان ملی اند، چیست و چه راه‌هایی برای شناخت درست از عمل کرد، فکر و کارنامه شهید احمدشاه مسعود وجود دارد؟**

پیام من به جوانان این است که جهادگران و مقاومت‌گران را سیا و سفید نبینند؛ به ویژه می‌خواهم به اخلاص‌مندان آمرصاحب تذکر دهم که مسعود را نباید مانند رامبو در فلم‌های اکشن امریکایی تصور کنند که به تنهایی خود تمام دشمنان را نابود کرد؛ بلکه او جز ده‌ها هزار جوان مبارز در افغانستان بود که زنده‌گی خود را وقف و جایب دینی و میهن کردند. بعضی شهید شدند و بعضی زنده ماندند، اما نه آنانی که شهید شدند معصوم بودند و نه آنانی که زنده ماندند. همان‌طور که گناه امروزشان را نمی‌شود به خاطر جهاد دیروزشان نادیده گرفت، هم‌چنان بی‌انصافی است که به خاطر خطاهای امروزشان، خدمات دیروزشان را انکار کنیم، بلکه باید با تحلیل عمیق و متصفانه رویدادها و شخصیت‌های دوره جهاد و مقاومت، ارزش‌های متعالی انسانی مانند، شجاعت، آزاده‌گی، اخلاص و ایثار و مبارزه به خاطر عدالت را در نسل‌های بعدی زنده سازند. \*سپاس گزارم از این‌که برای این پرس‌و‌شنیدی فرصت گذاشتید، به‌روز باشید.

شعر را مورد مطالعه و ارزیابی قرار دهد. این بخش استعداد او برای ما قبلاً کم‌تر شناخته شده بود.

**\* شهید احمدشاه مسعود می‌خواست چگونه حکومتی به در افغانستان حاکم باشد؟**  
حکومتی می‌خواست بر پایه ارزش‌های اسلامی و مبتنی بر آرای مردم.

**\* کتاب‌های زیادی در پیوند به زنده‌گی و کارنامه شهید احمدشاه مسعود به نشر رسیده است، به نظر شما بهترین کار کدام و از آن چه کسانی است؟**

کتاب‌هایی که از نظر من تاکنون گذشته اند، مهم‌ترین آنان از حیث سندیت تاریخی کتاب مردمی استوار و امیدوار به افق‌های دور، مجموعه مصاحبه‌های او است که به واسطه مهتدس توریالی غیائی و احمدشاه فرزاد گردآوری و چاپ شد و کتاب مسعود و جهاد نوشته صالح محمد ریگستانی و نیز کتاب‌های تحلیلی دیگر همانند نوشته‌های عبدالحفیظ منصور و دیگران. \*جناب سعید! در این بخش لطفاً چند خاطره‌تان از شهید احمدشاه مسعود را با خواننده‌گان روزنامه ماندگار تقسیم کنید. وقتی اولین بار با او دیدم، در قریه دشتک-کوه منجهور در زیر یک درخت در بالای یک گلیم کهنه با هم نشستیم که از پشم بز بافته شده بود. در آنجا تصادفاً یک زندانی فراری را دستگیر کرده بودند و نزد او آوردند. ظاهراً آن جوان متهم به جاسوسی به شوروی‌ها بود. آمرصاحب با او با ملایمت صحبت کرد و از هویت و زادگاهش پرسید و از سطح سواد و معلومات دینی‌اش و غیره... یکی از حاضران بی‌حوصله شد و پیشنهاد کرد که متهم را به دستش بسپارند تا او را پشت چهارمغز به نورستان بفرستد (کنایه از اعدام)، اما آمرصاحب با نیشخند پیشنهاد او را رد کرد و گفت: «وطندار! سر دست بسته، هرکس می‌خواهد غازی شود»، کنایه از این‌که کشتن اسیر به معنای شجاعت و جوان‌مردی نیست.

اسحق تهیه و مدیریت می‌کرد و در نبود او، محمیدونس قانونی که تازه از کابل آمده بود و مأمور نیازالله آمر جهاد دعوت قرارگاه دره مدتی آن را گردانده‌گی کردند؛ اما سال ۱۳۶۱ خورشیدی، سال تغییر اساسی در سرنوشت من بود که سلاح به دست گرفتم و در قطعه ضربتی بازارک که قومندان آن محمد عظیم قیام بود، شامل شدم و در همان سال قومندان قریه خود شدم و در دفاع مسلحانه از پنجشیر در مقابل حملات قوای شوروی سهم گرفتم. در ورود شهید احمدشاه مسعود به شمال، جزء همراهان او بودم و در جنگ‌های آزادسازی مناطق شمال‌شرق کشور از زیر سلطه شوروی، سهم گرفتم و در آن جریان دوبار زخم برداشتم. وقتی قطعات اردوی چریکی در شمال شکل گرفت آمر او پراسیون قطعه قوماندان پناه بودم که قطعه مرکزی نامیده می‌شد. با آمدن به کابل، وقتی قوماندان پناه به حیث قومندان فرقه ۲ جبل‌السراج تعیین شد، من به جای او قومندان قطعه مرکزی شدم. با باز شدن دانشگاه کابل و گذراندن امتحان ورودی کانکور به دانشکده حقوق کامیاب شدم و از قوماندانی استعفا دادم.

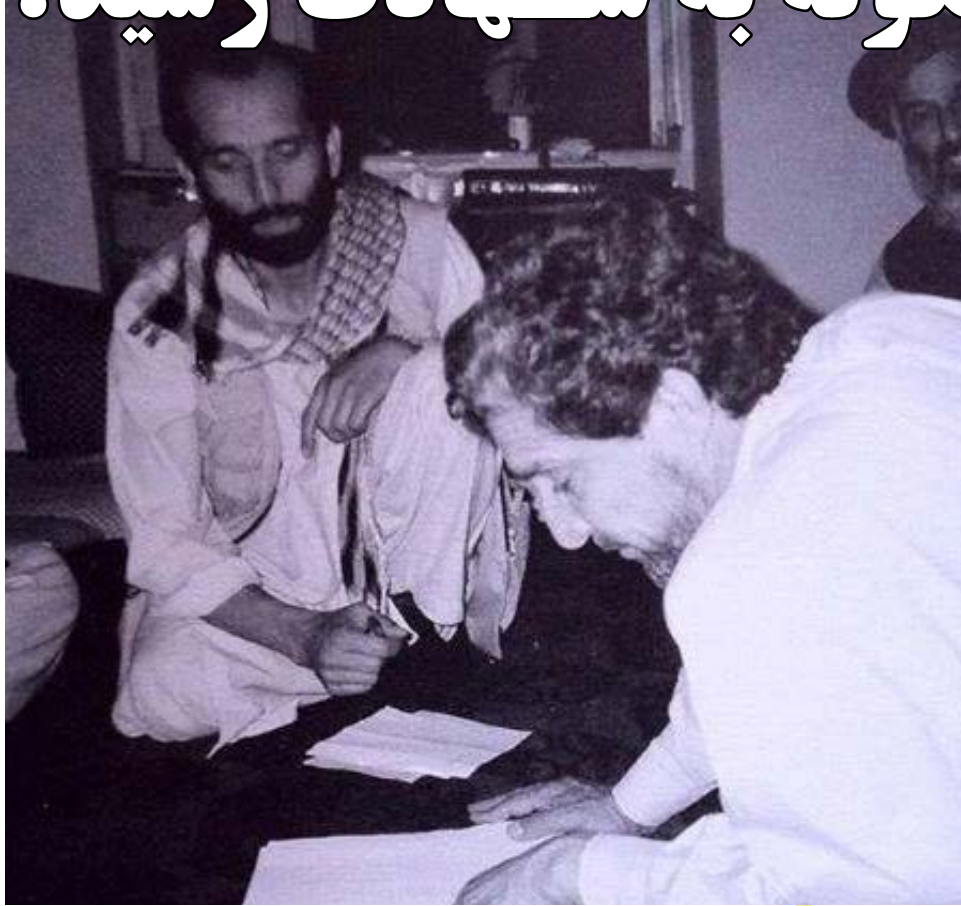
**\* ویژه‌گی‌های شهید احمدشاه مسعود از نظر شما کدام‌ها اند؟**

یکی از ویژه‌گی‌های آمرصاحب به نظر من، ثبات او در اخلاق و اندیشه بود. با وجود آنکه قدرت‌مندترین فرمانده افغانستان بود، از نظر اخلاقی پاک ماند، زیرا او همواره خود را یک مبارز راه خدا و مردم می‌دانست، نه ارباب مردم؛ اما هنر استثنایی او در جمع مبارزان مسلمان، پُل زدن میان آرمان و واقعیت بود. این امتیازی بود که او را قهرمان ملی و شخصیت مورد احترام جهانیان ساخت. از نظر من، او یک استراتژیست بزرگ نظامی در سطح جهان بود و یک سیاست‌مدار عملگرا و فرمانده کم‌نظیر؛ اما شاید تجربه او در مدیریت دولتی ناکافی بود. به فرهنگ و ادبیات علاقه و ذوق فراوان داشت و همواره مشوق اهل قلم بود. در اواخر عمر بیشتر فرصت یافت تا ادبیات و به ویژه



# مسعود

## چگونه به شهادت رسید؟



رحمت الله بیگانه

### مسعود کی بود؟

احمدشاه مسعود در کوره‌های دشوار مبارزه در افغانستان بزرگ شد و از ۱۹ الی ۴۹ ساله‌گی مدت سی سال حیات و جوانی خود را در مبارزه برای آزادی افغانستان گذراند.

مسعود تجربه خوبی از روزگار آموخته بود، با درایت و ایستادگی بی‌مانندی، در برابر تجاوز و استعمار افغانستان توسط کشورهای همسایه ایستاد و عمر عزیز خود را در این مبارزه مقدس صرف کرد و در همین راه در ۱۸ سنبله ۱۳۸۰ خورشیدی به شهادت رسید.

مسعود در پنجشیر زاده شده و در کابل و هرات زنده‌گی کرد، از یک خانواده نظامی سر بلند کرد و یگانه شخصیت تاریخ افغانستان است که با مبارزه‌اش طلسم محکومیت و مظلومیت را در افغانستان شکست و ثابت ساخت که حاکمیت مربوط کسانی می‌شود که در راه آن مبارزه می‌کنند.

احمدشاه مسعود قهرمان ملی افغانستان معتقد بود که حق گرفته می‌شود و باید در راه گرفتن حق مصمم بود. در جریان مبارزه برضد دولت‌های دست‌نشانده شوروی و حاکمیت طالبان، اکثریت تنظیم‌ها و قوماندانان زیر بار منت کشورهای همسایه رفتند، ولی مسعود خود را از قیدوبند همسایه‌های آژمند دور کرد و در اوج مشکلات، مبارزه خود را با همکاری مردم و کمک ناچیز بیرونی به پیش برد.

### رهبری مسعود

مسعود شخصیتی محبوب و مردمی بود، همکاری مردم با او بسیار صادقانه و بی‌آلایش بود، باری یکتا از همکاران دستگاه امنیتی مسعود - آقای عزم‌الدین خان - به من قصه کرد:

در حمله هشتم روس‌ها به دره پنجشیر، روس‌ها نقشه و پلان جنگی این حمله را با نظامیان بلنرتبه و مشاورین نظامی طرح کردند. برای عملی ساختن این نقشه جنگی، آن‌ها در سفارت یوگوسلاویا با ببرک کارمل موضوع را در میان گذاشته و طرح حمله بزرگ قوای شوروی به دره پنجشیر را روی نقشه به همکاران افغان خود نشان دادند.

راز این حمله بزرگ، توسط یک خانه‌سامان (ملازم) دفتر سفارت به مسعود رسید:

زمانی که نظامیان و مشاورین بلنرتبه شوروی، موضوع حمله هشتم را روی نقشه طرح و روی کاغذ پلان حمله را ترسیم کرده و به ببرک کارمل تشریح می‌کنند، بعد آن را پاره کرده و در باطله‌دانی می‌اندازند.

موظف صفاکار این دفتر که اهل کابل بوده و علاقه‌مندی خاصی به احمدشاه مسعود و مبارزات او داشته است، تمام کاغذهای پاره‌پاره شده را از باطله‌دانی جمع کرده و ذریعه نفر ارتباطی به دره پنجشیر، سنگر مقاومت احمدشاه مسعود، روان می‌کند.

مسعود (رح) با استخدام ترجمان روسی و پیوند پاره‌های نقشه، رد پای روس‌ها و حمله هشتم آن‌ها را کشف کرده و پیشاپیش برای این جنگ بزرگ آماده‌گی می‌گیرد. (از این نمونه‌ها، موارد زیادی در آرشیف استخباراتی مسعود وجود دارد. امیدوارم همکاران استخباراتی آمرصاحب به این موضوع با جزییات و دقت بپردازند.)

احمدشاه مسعود در ۳۰ سال مبارزه نفس‌گیر و خسته‌گی‌ناپذیر، در کوره مبارزات گرم مسلحانه به پخته‌گی رسید و با وجود جنگیدن و دفاع دوامدار از سرزمین افغانستان؛ مهربانی، انسان‌دوستی و عطف از سیما و رفتارش رخت نبست.

### مقاومت و ستاد بزرگ فرهنگی

در زمان مقاومت ملی، من سه سال خبرنگار هفته‌نامه پیام مجاهد بودم. این هفته‌نامه از نشانی جبهه مقاومت به نشر می‌رسید. چندین بار با آمرصاحب در پیوند به موضوعات مختلف دیدار داشتیم و با ایشان صحبت

آمرصاحب فوری به گلستان - مسوول سوق و اداره - هدایت داد تا ما را به پنجشیر انتقال دهد.

### تروریستان چگونه خود را به آمرصاحب رساندند؟

در روزهای بودوباش خود در باغ قاضی کبیر مرزبان - مرکز فرماندهی احمدشاه مسعود - گهگاه دق می‌آوردم و به تعمیری که از باغ فاصله زیادی نداشت و آن را نماینده‌گی وزارت خارجه می‌گفتند، می‌رفتم و در آن‌جا با داوود نعیمی، فهیم دشتی، امان طیب و تعداد دیگری از جوانان مقیم آن دفتر صحبت می‌کردم.

یک روز که تازه به مقر وزارت خارجه رسیده بودم، داوود نعیمی دوستم را که در آن روزها با یوسف جان‌نثار و فهیم دشتی مصروف تهیه فیلم مستندی از جبهات بودند، دیدم و بعد از سلام‌وعلیک به من گفتم: بیایم برویم در اتاق پهلوی با دو عرب که چندین روز است این‌جا هستند و با مردم الفت و صحبتی ندارند، چند کلمه عربی بگو. به نعیمی گفتم که محاوره عربی‌ام چندان خوب نیست، اما نعیمی صاحب شله شد و مرا به اتاق آن‌ها داخل کرد.

وقتی وارد اتاق آن‌ها شدم، سلام دادم. هر دو عرب با پیشانی ترش و چشمان برآمده، جواب سلام را ندادند. به عربی پرسیدم که چطور استین.

بازهم جوابی نشنیدم. آن‌ها دست و پای خود را گم کرده بودند، بسیار وارخطا و سراسیمه معلوم می‌شدند. چند لحظه ایستاده ماندم، چهار اطراف اتاق را دیدم، در یک طرف کالاهای و جهمبرهای آن‌ها، یک‌سو بیک کمره و بوت‌های شان و جانب دیگر دستمال‌های روی و چپک‌های شان افتاده بود.

بعد از لحظه‌یی مکث، از اتاق آن‌ها بیرون شدم و به نعیمی گفتم: این‌ها مثل حیوان هستند، هیچ گپ نزدند! نعیمی صاحب گفت: این دو عرب با هیچ‌کس گپ نمی‌زنند.

این دیدار شاید دو یا سه روز پیش از حادثه شهادت آمرصاحب رخ داد. هرچند قبل از حادثه، هنگامی که این تروریستان در مهمانخانه آستانه در پنجشیر بودوباش داشتند، کارمند مهمانخانه آستانه به مسوولین خود گزارش داده بود که این افراد مشکوک هستند و تا نیمه‌های شب خواب ندارند. آن‌ها تمام شب با هم گپ می‌زنند و مصروف بکس‌ها و کمره خود مصروف استند.

متأسفانه هیچ مسوولی به این گزارش مهم توجه نکرد.

### مقاله تحقیقی پیام مجاهد

به تاریخ ۲۶ میزان سال ۱۳۸۰ خورشیدی، هفته‌نامه پیام مجاهد، نوشته‌یی تحقیقی را از عبدالحفیظ منصور چاپ کرد. منصور پرسیده بود: «مسوول ترور احمدشاه مسعود کیست؟»

در این مقاله نگاهی به گذشته سازمان القاعده انداخته شد و اسامه بن‌لادن به معرفی گرفته شد. همچنین در مورد چگونه‌گی ورود تروریستان به منطقه پروان - کاپیسا نوشته شد:

«دو تروریست عرب، در پوشش خبرنگار، از شهر کابل به استاد سیاف یک تن از مجاهدین مستقر در گلپهار زنگ می‌زند و از استاد می‌خواهد که زمینه سفر خبرنگاران را به مناطق تحت کنترل دولت مهیا سازد.

این دو تروریست چنان وانمود نمودند که در صدد تهیه یک فیلم هستند. این دو تروریست بلافاصله به بسم‌الله خان قوماندان عمومی مجاهدین در شمال کابل معرفی می‌شوند و بسم‌الله خان زمینه بازدید را برای آن‌ها از خطوط مقدم جبهه در دو سرکه بگرام مساعد می‌سازد.

محمد نذیر یک تن از دستیاران بسم‌الله خان که این دو تروریست را تا جبهه همراهی کرده، می‌گوید: این دو برخلاف سایر خبرنگاران تمایلی به صحبت با مردم نداشتند و به پرس‌وجو از مجاهدین راجع به وضعیت نمی‌پرداختند. حین رفت و برگشت به جبهه به راننده تأکید می‌کردند که از سرعت موتر بکاهد؛ زیرا وسایل فلمبرداری آن‌ها صدمه می‌بیند.

کرامت‌الله صدیق مدیر محصلین پوهنتون البیرونی که در مدت اقامت دو تروریست در شمال کابل وظیفه ترجمانی آن‌ها را به عهده داشت، می‌گوید: این دو تروریست با استاد ربانی، استاد سیاف، بسم‌الله خان، اسرای پاکستانی در پنجشیر دیدار و مصاحبه کردند.

شبی در دهنه دره پنجشیر جلسه‌یی میان استاد ربانی، استاد سیاف و احمدشاه مسعود صورت گرفت. این دو عرب با اصرار خواستند که به آن‌ها اجازه داده شود که از این سه تن به‌طور یک‌جا فلم بردای کنند، اما از سوی محافظین استاد سیاف به آن‌ها اجازه داده نشد.

غلام‌حیدر، مهماندار آن‌ها در مهمانخانه آستانه پنجشیر می‌گوید: آن‌ها علاقه‌یی به صحبت و تماس‌گیری با کسی نداشتند. شب‌ها وقتی دیگران به خواب می‌رفتند، آن‌ها برق اتاق خود را روشن کرده و به گفت‌وگو می‌پرداختند و او از پشت کلکین دروازه‌شان چند بار دیده بود که شبانه در بکس خود مصروف بودند.

غلام‌حیدر می‌گوید:...

ولایت تخار بیرون شد، همکاران آمرصاحب، فلم سفر اروپایی آمرصاحب را در تلویزیون مانده و همه تماشا می‌کردند.

متوجه شدم که آمرصاحب مسعود چقدر بین همکاران نزدیک خود محبوبیت دارد که در نبودش طاقت نمی‌کنند و دل خود را به دیدار فلم‌هایش تسلا می‌سازند! باری در همان روزها، جوانی که چای و نان را به آمرصاحب می‌آورد، در پاسخ پرسشی گفتم: من افسر اردو بودم و در زمان جهاد آسیر مجاهدین آمرصاحب شدم. بعد از مدتی که تحت نظارت بودم، آزاد شدم و داوطلبانه در خدمت آمرصاحب قرار گرفتم.

یک روز به وی گفتم: من یک بیک دارم که در اتاق نزدیک بودوباش آمرصاحب جابه‌جاست. وقتی این‌جا آدمم، هیچ‌کس نپرسید که در بین بیکت چیست.

به او گفتم: می‌ترسم که دشمن از این خلای امنیتی استفاده کرده، خدای ناخواسته حادثه‌یی رخ دهد.

در پاسخ گفتم: شاید خودت را همکاران آمرصاحب می‌شناسند، ورنه دیگران را موظفین تلاشی می‌کنند. اما برای من از این ناحیه خیلی تشویش پیدا شد. در آن زمان به ملای آمرصاحب - جوانی که مسعود بزرگ نمازهای صبح و شب (اوقاتی که در قرارگاه می‌بود) را به امامت او به‌جا می‌آورد - موضوع را گفتم. پاسخ داد: توکل به خدا، آمرصاحب خودش به این موضوعات دقت زیاد دارد.

### وداع با مسعود

روزها گذشت، جلسات ستاد بزرگی که آمرصاحب آن‌ها را خواسته بود، چندین نوبت با حضور خودش برگزار شد. به قول توریالی غیائی آمرصاحب دوباره همه کسانی را که خواسته بود رخصت کرد، گفته شده بود که در موعد دیگر بازهم می‌بینیم و قرار شد به تاریخ ۱۷ سنبله ۱۳۸۰ خورشیدی، من و عبدالحفیظ منصور، مدیر مسوول هفته‌نامه پیام مجاهد، جانب دره پنجشیر رهسپار شویم.

بکس و دستکول‌های خود را گرفتیم. در فاصله ۱۵ دقیقه‌یی ما، میدان هوایی چرخبال‌ها بود و ما در حویلی قرارگاه آمرصاحب (باغ قاضی کبیر مرزبان) منتظر بودیم تا چرخبال بیاید و طرف خانه و کاشانه خود، پنجشیر برویم.

حوالی ۳ بعد از چاشت ۱۷ سنبله ۱۳۸۰ خورشیدی بود، ناگهان آمرصاحب را در صحن این قرارگاه دیدیم که تازه وضو گرفته بود تا به نماز آماده‌گی بگیرد. دستانش تر بود و بدون مقدمه از عبدالحفیظ منصور پرسید: تا حال نرفتم؟

منصور گفت: نی آمرصاحب، منتظر طیاره استیم، می‌گویند در هوا است!



# Mandegar

DA

# مفتی شهباز

